

من فکر می‌کردم، ارتباط (یا شاه) از طریق ربیعی در جریان است. اما نمی‌دانستم آیا این ارتباط مستقیم است یا نه؟ گروه به من اطلاع داده بود که شاه نگران است که وی در آمریکا عنصر نامطلوب، محسوب شود. من به آنها پاسخ داده بودم که این مطلب مزخرف است. آمریکا شاه را دعوت کرده است و در آمریکا مورد استقبال قرار خواهد گرفت.

سبب برسیدن: اگر شاه به ایران باز گردد، چه خواهد شد؟ گفتم: تنها امکان برقراری نیات در این مرحله، این است که هم شاه و هم امام خمینی در خارج از کشور باقی بمانند. بختبار جوهرهایی در درون دست، و ما فکر می‌کردیم، می‌تواند سریا بماند. تنها نگرانی من این بود که او از قابلیت‌های نظامی که در اختیارش بود، به نحو مطلوب، در جهت سکستن اعتصابات و بازگرداندن کشور به یک وضع قابل کنترل، استفاده نکند. سکابت کردم که اظهارات مقامات آمریکا، هنوز تأثیر مخالف دارد، ایرانیان مایلند کارهای خود را بر پایه‌ی ابه‌های قرآن انجام دهند.

در راه بازگشت به استراحتگاه، یک گارد ایرانی، در لباس غیرنظامی سر راه من ظاهر شد و با انگلیسی شکسته بسته‌ای برسد که آیا من آماده‌ی خارج شدن از ایران شده‌ام؟ مسلح بود و من واقعاً نمی‌دانستم آیا دوست است یا دشمن؟ با لحنی تند گفتم که نه و شب بخیر گفتم. همین - اما هنگام حرکت، فاصله‌ی من تا ساختمان محل استراحت بسیار طولانی به نظر می‌رسید و من لحظات سختی را می‌گذراندم.

#### چهارشنبه ۲۴ ژانویه ۱۹۷۹ | ۴ بهمن ماه ۱۳۵۷

در میان خبرهای بامدادی، یک گزارش از سوروی مخابره شده بود که مدعی بود، حوادث ایران، نظر مقامات و استگن را که در رابطه با خاورمیانه و خلیج فارس قرار دارند، به این معطوف کرده است که هیجانات ضد امریکایی در ایران، به حدی رسیده است که و استگن، دیگر نمی‌تواند، پایگاه‌های اسراف سمع و جاسوسی امریکا در ایران را حفظ کند. لذا امریکا عجلانه سرگرم انتقال این پایگاه‌ها، به یک نقطه‌ی دیگر در نزدیکی ایران است. این مقاله افزوده بود:

در حالی که ژنرال رابرت هابزر سرگرم رتی و فتق امور در ایران است، وزارت خارجه‌ی آمریکا، از ولیعهد و معاون اول نخست‌وزیر عربستان سعودی (فهد) خواسته

است به واشنگتن برود و به گفته‌ی رسانه‌های محلی قرار است در واشنگتن «مذاکرات بسیار مهمی» انجام گیرد. اما براساس گزارش‌هایی که در رسانه‌های آمریکا انتشار یافته است، تجهیزات جاسوسی الکترونیکی (آمریکا) قرار است، در خاک ترکیه مستقر شود. در این گزارش آمده بود که مقامات ترکیه، با نصب هرگونه تأسیسات نظامی جدید در خاک خود، مخالفت کرده‌اند، اما قرار شده است که آمریکا این تجهیزات را در یکی از پایگاه‌های خود، در ترکیه مستقر کند.

این گزارش، واشنگتن را به خاطر نصب چنین تجهیزاتی مورد حمله قرار داده بود. همچنین استقرار ناوگان آمریکا در خلیج فارس و هواپیماهای نظامی در عربستان سعودی مورد حمله قرار گرفته بودند و نویسنده، هشدار داده بود که این تجهیزات نظامی تهدیدی جدی علیه مردم منطقه و آرمان آزادی ملی است. گاهی آرزو می‌کردم که ای کاش، آن قدرتی را که روس‌ها در مطبوعات خود برای من ترسیم می‌کردند، داشتم. تردید نداشتم که آنها فکر می‌کردند، من چنین قدرتی دارم، زیرا خود آنها وقتی که برای حفظ منافع خود، وارد کشوری می‌شوند، آدم‌های پر قدرت و صاحب اختیاری را می‌فرستند. در حقیقت بسیاری از آمریکاییان هم احتمالاً در این فکر هستند که ما باید به طرز قابل توجهی در ایران قدرتمندان را عمل می‌کردیم، گرچه، نمی‌توانم بپذیرم که کاری از دست ما برمی‌آمده و به آن دست نزده‌ایم.

سفارت را، به قصد ستادمشترك ترك گفتم، ساعت، کمی از هفت صبح گذشته بود و ترافیک، سنگین بود. صبح‌ها ترافیک در تهران نه فقط سنگین بود که پرهرج و مرج هم بود. ترافیک در تهران هیچگاه منظم و مرتب نبود، اما این بار، پلیس به کلی بی‌خاصیت و بی‌فایده شده بود. مردم و غیرنظامیان در خیابان‌ها، به بازکردن راه اشتغال داشتند. مأموران امنیتی ما، تردد صبحگاهی را پردرس می‌دانستند و درآهنی ستادمشترك، علامت استقبال از ما بود.

در دفتر، نسخه‌هایی از روزنامه‌های تهران جورنال و کیهان (انگلیسی) روی میز من قرار داشت که عناوین ناراحت کننده‌ای داشتند. تهران جورنال نوشته بود: «هفته‌ی آینده، شورای [امام] خمینی - بازرگان». کیهان نوشته بود: «بختیار هیچ راهی ندارد - بازرگان».

مهدی بازرگان رئیس نهضت آزادی ایران و نماینده‌ی برجسته‌ی [امام] خمینی

مردی بود که احتمال می‌رفت نخست‌وزیر باشد. بازرگان مصاحبه‌ی مطبوعاتی مفصلی ترتیب داده بود<sup>۱</sup> و گفته بود که علیرغم حمایت گسترده از [امام] خمینی، وی ترجیح می‌دهد که آیت الله بازگشت خود را به تهران به عقب بیندازد تا دولت موقت بتواند تشکیل شود، احتمالاً زیر نظر بختیار.

بازرگان گفته بود که بختیار را ۳۴ سال است که می‌شناسد و همیشه او را مردی منطقی، معقول و وطن‌پرست دانسته است.

اما بازرگان گفته بود: آن طور که او می‌گوید نخواهد شد. [امام] خمینی روز جمعه باز خواهد گشت و تصمیم بازگشت را هم شخصاً خواهد گرفت و این تصمیم، تصمیم نهایی خواهد بود.

بازرگان نگران بی‌ثباتی دولت بختیار بود. گفته بود که دولت بختیار، به خاطر ضعف درونی خود سقوط خواهد کرد و اگر چنین شود، ارتش هیچ اقدامی را علیه قانون اساسی تحمل نخواهد کرد و واکنش ارتش به خونریزی منجر خواهد شد. وی به صحبت‌های قره‌باغی که در پیام «بی‌سابقه»ی خود، از ارتش خواسته بود، رهبران مذهبی را نادیده بگیرند و در حمایت از بختیار بسیج شوند و بختیار را، رئیس دولت قانونی و مشروع بدانند اشاره کرده بود.

بازرگان گفته بود: تنها چیزی که بختیار می‌تواند به آن متکی شود، ارتش است و ارتش نمی‌تواند او را نجات دهد، زیرا اعتصاب‌ها ادامه خواهد یافت و کارمندان دولت، همچنان سرکار نخواهند رفت. لذا بختیار باید از کار کنار برود. این تنها راه دور کردن ارتش از مداخله است. در غیر این صورت، خونریزی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. زیرا طرفداران [امام] خمینی مصمم هستند، که از او استقبال شایانی به عمل آورند و [امام] خمینی به محض ورود، شورای انقلاب اسلامی خود را منصوب خواهد کرد. بازرگان گفته بود که با اعلام تشکیل شورای انقلاب، بختیار به هر حال باید سقوط کند، زیرا در چنین صورتی، دولت او غیرقانونی خواهد بود.

البته، موضع رسمی بختیار، کاملاً مخالف این نظر بود. به نظر او، [امام] خمینی به عنوان يك رهبر مذهبی، بازمی‌گشت. اگر [امام] خمینی تشکیل چنین شورایی را اعلام

۱- لازم به یادآوری است که این عبارات، برداشت آزاد هابزرا از مصاحبه‌ی آقای بازرگان است و بدیهی است که قضاوت در مورد این مصاحبه، از دیدگاه‌های مختلف، فرق می‌کند.

می کرد، به آن توجهی نمی شد، مگر آن که برای نصب شورا به جای دولت وارد عمل می شد، که آن هم يك تلاش برای کودتا، تلقی می شد و احتیاج، به اقدامی سریع و مستقیم داشت. بدیهی بود که بختیار و بازرگان رودرروی یکدیگر بودند.

در صفحه ی اول «تهران جورنال»، عکس بزرگی چاپ شده بود که نیروهای نظامی را در حال رژه رفتن نشان می داد. سربازان لباس رزم پوشیده بودند و سلاح با خود حمل می کردند. مقاله تحت عنوان «گاردجاویدان هنوز در حال باسداری است» نوشته بود: اگر آیت الله خمینی، تصور کند که می تواند به سادگی، پا به خاک ایران بگذارد و قدرت را در دست بگیرد و مثل آب خوردن این کار را انجام دهد، تیب جاویدان، از گارد شاهنشاهی را به حساب نیاورده است. دست کم، این احساس وجود دارد که این افراد، دیروز صبح در پادگان نظامی لویزان در میان ریزش باران، توجه خبرنگاران خارجی را به خود جلب کرده اند.

انتظار این است که این نیرو بعد از آموزش هایی که دیده است، جان خود را برای حفظ شاه بدهد. برای آنها شاه فقط به مرخصی رفته و هر کسی فکر کند که غیر از این است، با آنها در جنگ خواهد بود.

طرح نمایش قدرت ارتش، بخشی از برنامه های ما بود که توان و قدرت ارتش را به نمایش بگذاریم. ما طرح نمایش هایی دیگر را هم ریخته بودیم و قرار بود، در سطحی گسترده تر و در برابر چشم مردم انجام شود. در روزهای آینده قرار بود ارتش به طور نمایشی به خیابان ها بیاید و (نیروی هوایی) در آسمان تهران عبور و مرور کند تا قدرت خود را، زیر نظر دولت بختیار نمایش دهد. مردم باید می فهمیدند که نیروهای مسلح، قدرت شکست دادن مخالفان و درهم شکستن اعتصابات را دارند. من دعا می کردم که خداوند، کاری کند، بختیار ارزش این سرمایه گذاری را بفهمد. آیا سفیر ما یا هر کس دیگری در رده های بالای سیاسی آمریکا، می توانست کاری کند که او این ارزش را دریابد؟

مقاله ی دیگر صفحه ی اول کیهان، حاوی عکسی از رمزی کلارك بود و از او نقل قول کرده بود: «[امام] خمینی از حمایت ۹۹ درصد مردم برخوردار است». ادعا کرده بود که در مدت اقامت ۸ روزه ی خود در تهران، هر کسی را که می توانسته است ببیند، دیده است و به عقیده ی او ۹۹ درصد مردم، پشت سر آیت الله خمینی هستند. این گزارش بعد از ملاقات

«كلارك» با [امام] خمینی در نوفل لوشاتو اعلام شده بود. او گفته بود که ایت‌الله، به او هشدار داده است که خطرات فوری، رودرروی ایران است.

كلارك، به سیا حمله کرده بود و اظهار امیدواری کرده بود که سیا و مشاوران آمریکایی، در امور ایران و انقلاب ملی این کشور، مداخله نکنند. واشنگتن با حمایت از بختیار که منصوب شاه بوده، اصول آزادی و حق حاکمیت بر سرنویست مردم ایران را نفی کرده است. او گفته بود: اگر جنبش [امام] خمینی بی‌روز نشود، این امیدها به وجود می‌آید که عدالت اجتماعی در ایران برقرار شود.

در دفتر قره‌باغی از دیدن همین مقاله بر روی میز تعجب نکردم. اما انتظار غروری را که گروه از رژه‌ی نظامیان پیدا کرده بود، ندانستم. شوق و سعف آنان زیاده از حد بود. زیرا برای آنها بودن در صدر خبرها تغییر بزرگی بود. حتی موفقی که قره‌باغی نیت‌های خبرهای مربوط به [امام] خمینی و اظهارات رمزی كلارك را نشان من داد، خوشحال شدم. او گفت که كلارك و سناتور (فرانک چرج) حرف‌های خرابی زده‌اند. كلارك، هویت یک منبع رسمی را دارد، زیرا قبلاً جنین بوده است و در ایران مردم یک مقام رسمی را حتی بعد از ترک خدمت همچنان معبر می‌دانند.

گروه، نگران مسائل دیگر، از جمله نگران تأثیر این سخنان بر دانشجویان ایرانی در آمریکا و بر وابستگان آنها در داخل کشور بود. بسیاری از افسران ارتش، در سطوح مختلف به دلایل امنیتی، همسران خود را به خارج فرستاده بودند. در چند روز اخیر این افراد نتوانسته بودند، از طریق تلفن با افراد خانواده خود تماس بگیرند، لذا تنها منبع اطلاعات آنها رسانه‌های همگانی بودند.

سیستم تلفنی هنوز به طرز مؤثری عمل می‌کند، اما اینک در مکالمات راه‌دور، استراق‌های عمدی زیادی صورت می‌گیرد به محض این که معلوم می‌شود، مکالمه با پاریس صورت نمی‌گیرد، تماس قطع می‌شود. تقریباً روشن شده است که در مکالمات تلفنی استراق‌سمع می‌شود و فقط مکالمات با پاریس به راحتی انجام می‌شود.

این که اویوزیسیون از چه وسیله‌ای برای استراق‌سمع در سیستم تلفنی استفاده می‌کرد، معلوم نبود. اما به نظر می‌رسید که آنها می‌توانند هرچه را که می‌خواهند کنترل کنند.

کاملاً با قره‌باغی همدردی داشتم که اظهارات كلارك و چرج مخرب بوده و قول

دادم که مطلب را به اطلاع وزیر دفاع آمریکا برسانم. قره باغی گفت که ممنون خواهد شد، اگر کسی از مقامات ارشد دولت آمریکا بیانیه‌ی مثبتی صادر کند و این تأثیرات منفی را بزداید.

به گروه گفتم که می‌خواهم ترتیب تظاهرات بعدی را بدهیم. گفتم که از پوشش خبری رژه‌ی لویزان و از تظاهرات طرفداران از دولت بختیار خوشحال شده‌ام. امیدوار بودم، تظاهراتی که برای امروز تدارک دیده شده بود، بزرگتر باشد. لازم بود که برای فردا، تظاهرات وسیعی ترتیب داده شود و باید مطمئن می‌شدیم که فردا هیچ تصویری از شاه حمل نشود. دیروز یکی دو عکس شاه سردست نشان داده شده بود و ما معتقد بودیم که این کار باید کار اوپوزیسیون باشد که عکس شاه را وارد تظاهرات کرده است. زیرا ما دستور قاطع داده بودیم که کسی عکس شاه را حمل نکند.

تصمیم گرفتیم که تظاهرات برای سراسر روز تدارک دیده نشود. محدوده‌ی زمانی آن از ۱۰/۳۰ تا ۱۲ باشد. علت هم، این بود که نمی‌دانستیم جمعیت چقدر خواهد بود. می‌توانستیم بعد از ظهر را به رژه‌ی ارتش در خیابان‌ها اختصاص دهیم.

می‌خواستیم، ارتش به مردم نشان دهد که خوب لباس پوشیده، انضباط خوبی دارد و آماده است که از دولت حمایت کند. گفتم: رژه فردا، باید تکرار رژه‌ی دیروز لویزان باشد. این رژه بر تبلیغ علنی اوپوزیسیون اثر خنثی کننده خواهد داشت. اوپوزیسیون می‌دانست که همه می‌دانند اقتصاد کشور دردست چه کسی است. اوپوزیسیون می‌گفت: اقتصاد به خاطر مردم اداره می‌شود و گرنه هر لحظه می‌توانند جریان آن را قطع کنند. کاملاً درست هم می‌گفتند. تنها راه تغییر دادن این حقیقت هم، این بود که کنترل ارتش به میان کشیده شود و از آن استفاده شود. پرسیدم که آیا در (پایگاه) خاتمی یا شیراز تحول تازه‌ای رخ داده است؟ ربیعی گفت که به نظر او همه چیز در کنترل کامل است. اما برای اطمینان بیشتر، دوهواپیمای سی-۱۳۰ پر از نیروهای ویژه به (پایگاه) خاتمی فرستاده شده است. می‌خواست برای نیروها روشن کند که او اهل عمل است. او گفت: جنگنده‌های اف-۱۴ و موشک‌های فونیکس هم در جای امنی هستند.

در مورد گمرک هم، کمی دلم برای آنها سوخت. نمی‌توانستند کار دیگری انجام دهند. نفتکش سوخت که وزیر دفاع فرستاده بود، لنگر انداخته بود و ما هنوز نتوانسته بودیم آن را به بندر ببریم، یا تضمین کنیم که قادر به تخلیه‌ی آن هستیم. شاید لازم می‌شد از زور

استفاده کنیم.

در مورد این که به چه تکنیسین‌هایی احتیاج داریم که تولید نفت را بالا ببریم، صحبت کردیم. در نیروی دریایی ایران، کارشناسانی داشتیم، اما مساله این بود که کار چگونه درست انجام شود. نتیجه این که به کمک خارجی‌ان نیاز داشتیم. بخش‌های اساسی در دست خارجی‌ان اداره می‌شد. علت هم این بود که سیستم آنقدر سریع پیشرفت کرده بود که فرصت تربیت نیروی ماهر داخلی فراهم نشده بود. حالا هم خارجی‌ان سریعاً در حال فرار بودند. امروز ژاپنی‌ها دستور خروج ۴ هزار نفر را داده بودند. متوجه شدیم که بختیار می‌خواهد امروز لایحه‌ی ویژه‌ای تسلیم مجلس کند. یکی لایحه‌ی انحلال ساواک و دیگری لایحه‌ی تشکیل دادگاه‌های ویژه، برای محاکمه‌ی سیاستمداران قبلی و تجاری که به فساد و سوءاستفاده از قدرت متهم بودند. هر دو لایحه، تلاشی از سوی بختیار برای کسب نظر موافق مردم بود. ساواک با شاه در ارتباط بود.

هر حکومتی، به چنین سازمانی احتیاج داشت، اما طبیعی بود که این سازمان باید نام دیگری می‌داشت.

بدره‌ای اعلام کرد که نیروهای پاسدار صلح ایران در جولان به ایران بازگشته‌اند. وی گفت که (این نیروها) از آنچه که در ایران می‌گذشته، اطلاعی نداشته‌اند. اما این نیروها، نیروهای خوبی بوده‌اند، آموزش خوبی دیده‌اند، انضباط خوبی دارند و ذخیره‌ی خوبی برای برنامه‌های ما هستند.

تولید نفت، کمی بالا رفته بود و به ۶۰۰ هزار بشکه در روز رسیده بود. اما این رقم هنوز ۳۰۰ هزار بشکه، کمتر از نیازهای داخلی بود.

به نظر من، گروه آماده بود که وارد بحث ورود [امام] خمینی شود. گزارش روزنامه‌ها را یادآور شدم که اوپوزیسیون می‌کوشد، ورود [امام] خمینی را به طور زنده از تلویزیون پخش کند. يك کمیته‌ی ویژه، مأمور استقبال شده بود و روش‌هایی که باید در پیش گرفته شود، طراحی شده بود.

یکی از این تاکتیک‌ها، این بود که راهپیمایان، منظم حرکت کنند. شاید این تصمیم، واکنش ملاقات بعضی از آنها با مقدم بود. يك تاکتیک دیگر، این بود که مراسم استقبال هرچه ساده‌تر برگزار شود. مراسم اضافی از قبیل نصب طاق نصرت پیش بینی نشده بود. فعالیت‌های استقبال باید تنها با تایید و اطلاع این کمیته انجام می‌شد.

گروه، دریافتی بود که [امام] خمینی نطق سیاسی خود را کجا ایراد خواهد کرد. این نطق در قبرستان بهشت زهرا ایراد می شد، گفتم، من دلیلی نمی بینم که از او پوزسیون نخواهیم که مسیر حرکت را به ما اطلاع دهند. آن وقت می توانستیم تصمیم بگیریم که دولت، کجا باید از او محافظت کند و کجا او به مردم خواهد پیوست.

شنیده بودم که او نمی تواند با «ایران ایر» سفر کند و با یک پرواز «ایرفرانس» وارد تهران خواهد شد. اطمینان داشتم که اگر اینطور باشد نمی توانند به مادر و غ بگویند، زیرا می توانستیم از نزدیک شدن هواپیمای ایرفرانس، به سادگی مطلع شویم.

ربیعی و نخست وزیر در مورد بستن فرودگاه صحبت کرده بودند و گفته بودند که باند فرودگاه را با تانک خواهند بست. گروه در این مورد صحبت کرد که اگر مسیر او عوض شود، چه خواهد شد. بی تردید چنین اقدامی او پوزسیون را به خشم می آورد، اما فکر نمی کردیم که اوضاع از کنترل خارج شود.

همه ی ما احساس می کردیم که این حرکت، مسخره است که مسیر او را عوض کنیم، فکر می کردیم، این احتمال بیشتر وجود دارد که او بلافاصله (بعد از ورود) دولت خود را تشکیل دهد. از آنجا که بختیار قبل از این، اعلام کرده بود که چنین کاری غیرقانونی است، اوضاع به هم می ریخت و خونریزی می شد. در کمال تعجب من، قره باغی شخصا اعلام کرد که وی حاضر است خودش با این مساله برخورد کند و اگر لازم باشد ۱۵۰۰ تا ۳ هزار نفر را دستگیر کند تا نظم برقرار شود. سخنان قره باغی هماهنگ با منی بختیار بود. برای من روشن بود که بختیار مثل یک چای بود. هر چه آب داغ تر باشد جوهر چای بیشتر خارج می شود. دست کم جای این دلگرمی بود که ارتش در اطاعت از فرماندهی او یکدست بود.

به تاخیر انداختن ورود [امام] خمینی (حتی برای ۲۴ ساعت) مایه ی خوشحالی و عامل داشتن زمانی بیشتر برای اقدام بود. بهترین راه حل این بود که خیلی ساده اعلام کنیم که فرودگاه بسته است، اما باند فرودگاه را واقعا نبندیم. امکانات لازم را برای بستن فرودگاه آماده می کردیم تا در صورت لزوم به کار گیریم. این کار به ما امکان می داد که راه تدارکات را بازنگاه داریم و تخلیه ی افراد خودمان را هم ادامه دهیم. ما کار تخلیه ی آمریکاییان را از ایران، شدت بخشیدیم.

در بررسی نهایی تظاهرات طرفدارانه از دولت - که قرار بود فردا انجام شود -

خوشحال بودیم که پوشش خبری کاملی در استادیوم وجود خواهد داشت. با تظاهرات غیرنظامی صبح و رژه‌ی نظامی بعد از ظهر، توانسته بودیم، خبرنگاران بیشتری را جلب کنیم.

در بازگشت به دفتر، پاسخی رسمی برای پیام وزیر دفاع در زمینه‌ی «طرح تیمسار جم» تهیه کردم. اما بی‌تردید همانطور که ربیعی گفته بود، برخی از تجهیزات به جنوب برده شده بود. در همین پیام، تصمیم گرفتم، درخواست قره باغی را، برای اظهار نظر يك مقام برجسته‌ی آمریکایی در پاسخ به سخنان کسانی چون رمزی کلارک و سناتور فرانک چرج، بگنجانم. پیام را آماده کردم و برای مخابره، به اپراتور دادم و عازم سفارت شدم.

بعد در وقت موعود، با واشنگتن تماس گرفتم. اولین حرف براون این بود که به بختیار و فرماندهان ارتش بگویید ما با آنها هستیم. به من گفت که باید سخت کارکنم تا تضمین نمایم که ارتش در حمایت از بختیار، متحد است. تعجب کردم، زیرا آنچه که او می‌گفت همان بود که من ظرف سه هفته‌ی اخیر انجام داده بودم. برای تاکید در این زمینه، گفت: «مهم این است که امام خمینی را دور از کشور نگاه داریم» و افزود: «این برعهده‌ی بختیار و (فرماندهان) ارتش است که چه بکنند. هر آنچه که آنان عملی کنند، مورد حمایت ما خواهد بود.»

بار دیگر تعجب کردم. زیرا چنین به نظر می‌رسید که گویی هرچه من از ابتدای ورودم به او گفته بودم، تحویل خودم داد. شنیدن این حرف که [امام] خمینی باید خارج از کشور باشد و نگرانی او از این بابت، برای من عجیب بود فکر کردم، که آیا واشنگتن بالاخره روی چنین طرحی مشغول به کار شده است، یا نه؟ حالت انتظار برای ورود امام خمینی، درست نبود. ساده نبود که ارتش از لحاظ روانی در وضعیتی نگاه داشته شود که اگر اوضاع خراب شد، قدرت را در دست گیرند اما اگر اوضاع خوب ماند، همچنان از بختیار حمایت کنند.

وزیر دفاع مجدداً، در مورد سلاح‌ها و تجهیزات حساس سؤال کرد. آنچه را که در پایگاه خاتمی در زمینه‌ی اعزام نیروی ویژه رخ داده بود، شرح دادم. پیشنهاد کردم که هر فشار بیشتری، اثر مخرب دارد. زیرا همافران به طرز مشخصی مقتدر می‌شدند.

ژنرال جونز می‌خواست بداند که آیا مفید است شاه پیامی برای گروه بفرستد و از آنها بخواهد که از بختیار حمایت کنند گفتم که این کار، اشتباه بزرگی خواهد بود. آنها،

حالا به بختیار وفادار شده اند.

از براون پرسیدم که نظر او در مورد درخواست قره باغی نسبت به حمایت علنی آمریکا چیست؟

او گفت که روی آن فکر خواهد کرد. اما تکلیف آمریکا با نظر دیگر من چه بود که بختیار نباید، به عنوان عروسك خیمه شب بازی دیگر آمریکا مطرح شود؟ سؤال خوبی بود، من خواستار حمایت و تجلیل عینی از موفقیت‌های بختیار از سوی آمریکاییان سرشناس بودم. بختیار باید چنین تائیدیه‌ای را دریافت کند و تا به حال دریافت کرده بود. با تشکر از براون بخاطر ارسال سوخت، مکالمه را به پایان بردم و از این که در حال حاضر، راهی برای تخلیه‌ی آن وجود ندارد، اظهار تأسف کردم. توضیح دادم که حتی اگر این امکان وجود داشت، نمی‌خواهیم سوخت را فعلاً تخلیه کنیم تا این که مطمئن باشیم، از آن ما خواهد بود منظور مرا درك کرد و موافقت کرد که نفتکش را در منطقه نگاه داریم، زیرا ارزش آن را داشت.

به بررسی خبرهای بعد از ظهر پرداختم، متوجه شدم که کمیته‌ی استقبال از [امام] خمینی توانسته است کارمندان پست را وادارد که به اعتصاب خاتمه دهند و کار پست را سر و سامان دهند. کار پست يك ماه بود که تعطیل شده بود، کار تخلیه‌ی خارجیان، سریعاً در حال انجام بود و حالا تنها تعداد کمی از آنان باقی مانده بودند. انگلیسی‌ها رفته بودند، حدود یکصد آمریکائی، هشتاد انگلیسی و چند نفر هلندی، استرالیایی و نیوزلاندی، باقی مانده بودند.

نگاهی به روزنامه‌ها انداختم. در صفحه‌ی آخر کیهان (انگلیسی)، چشمم به ستونی افتاد تحت عنوان «حرف‌های سطح شهر». نوشته بود که این ستون زمانی منتشر می‌شده است که ماهمه چیز داشته‌ایم، خاویار، کوکتل، مرسدس بنز هفتاد هزار دلاری و يك میلیارد دلاری که، به عنوان سورشارژ به خلیج فارس می‌ریختیم، اکثر این چیزها ناپدید شده، از جمله خانم‌های دوست داشتنی این ستون که حالا در زیر آفتاب کالیفرنیا آرمیده‌اند، روحیه‌ها و زیاده‌طلبی‌ها تغییر کرده است و لذا متن ستون «حرف‌های سطح شهر» هم تغییر کرده است. يك مقاله هم در کیهان، تصویر خوبی از ترافیک تهران داده بود.

اوضاع جالبی است، بنزین به اندازه‌ی کافی وجود ندارد، همه در حال اعتصاب هستند، اما خیابان‌ها پر از اتومبیل است، بیشترین ترافیک روز دوشنبه وجود داشت و آن

هنگامی بود که سرعت اتومبیل‌ها در پایین شهر تهران به يك مایل (۱/۶ کیلومتر) در ساعت رسید. چراغ‌های راهنمایی هم خاموش بودند، زیرا برق‌ها رفته بود. اگر چراغی هم روشن بود، به عادت این روزها، کسی به آن توجه نمی‌کرد.

در روزنامه نوشته شده بود که نه فقط خیابانها دچار هرج و مرج شده بلکه، اقتصاد کشور هم راكد است. بازار بزرگ، به کلی تعطیل شده است. بانک‌ها يك روز در میان باز هستند و عمدتاً امور داخلی را انجام می‌دهند. همه‌ی فروشگاههای عمومی، تعطیل شده‌اند، جز گل‌فروش‌ها و آجیل‌فروش‌ها، علت باز بودن گل‌فروش‌ها این بود که تاج گل گذاشتن، روی قبر قربانیان در بهشت زهرا ممکن شود که معروف‌ترین قبرستان بود. آجیل‌فروش‌ها هم برای این باز بودند که شکستن آجیل وسیله‌ی خوبی برای تسکین اعصاب است. جنگ اعصاب، بیماری جدید ایران بود و تلفات زیادی هم در این جنگ اعصاب، برجای مانده بود.

### پنجشنبه ۲۵ ژانویه ۱۹۷۹ [۵ بهمن ماه ۱۳۵۷]

بار دیگر، صبح زود از خواب بیدار شدم، مترصد بودم که اطلاعی از جلسه‌ی دیشب شورای امنیت ملی به دست آورم و در مورد تظاهرات امروز اطلاعی کسب کنم. وقتی با ژنرال گاست به دفتر رسیدیم، گروه جمع شده بودند و خواستار حضور ما بودند. برای آنها خیلی زود بود، به گرمی و با اشتیاق از ما استقبال کردند. قره باغی در حالت روحی خوبی بود و مایل به دادن گزارش جلسه‌ی دیشب. او گفت که بختیار بسیار قاطع و مطمئن بوده است. از طرح‌های ماسئوال کرده و قره باغی به او اطلاع داده است که این طرح‌ها در حال تمام شدن و به مرحله اجرا درآمدن است.

در مورد بازگشت [امام] خمینی، دو تصمیم مهم گرفته بودند. اول - اعلام آماده باش قرمز! این کار، همه‌ی نیروها را در خط اول قرار می‌داد و ارتش، آماده‌ی انجام هر اقدام لازمی می‌شد. دوم این که تشریفات حکومت نظامی، جدی‌تر به موقع اجراء گذاشته می‌شد. دولت، این نظر را به عنوان تئوری داشت، اما در اعمال آن، (در عمل) جدیت نداشت. اینک قرار بود جدیت به خرج داده شود. فرودگاه مهرآباد مشمول محدودیت‌هایی می‌شد، تنها، کسانی که لازم بود عمل کنند و مراقبت از [امام] خمینی را برعهده داشته باشند، اجازه‌ی

ورود پیدا می کردند. جمعیت زیادی وارد فرودگاه نمی شد. همه ی پایگاه های هوایی و فرودگاه ها، در ایران برای رفت و آمدهای غیرنظامی تا سه روز بسته می ماند.

آنها موافقت کرده بودند که اگر [امام] خمینی با پرواز ابرفرانس وارد شد و فرودگاه بسته بود هواپیما، به جزیره ی کیش هدایت شود. به او هم توضیح داده شود که این کار، به خاطر حفظ جان او بوده است. دریافته بودند که اگر برای او اتفاقی رخ دهد، جنگ داخلی رخ خواهد داد و لذا قرار بود او را برای مدت نامحدودی در جزیره ی کیش، تحت الحفظ نگهدارند. دست کم تازمانی که در مورد اوضاع تصمیمی بگیرند. اگر این طرح طبق نقشه، عملی نمی شد و یا اگر مردم از کنترل خارج می شدند و یا اگر بازرگان می کوشید دولت خود را تشکیل دهد، ارتش وارد عمل می شد و قدرت را در دست می گرفت و صنایع نفت، گمرک، بانک ها و همه ی مراکز حیاتی کشور را تحت کنترل می گرفت.

قره باغی گفت که به اطلاع بختیار رسانده است، مقدم با بعضی رهبران مذهبی در ارتباط بوده که برای ورود [امام] خمینی چه تدارکاتی دیده شده و چه اقداماتی باید صورت گیرد. او، روشن کرده بود که ارتش جدی است و جداً قصد دارد، حکومت نظامی را به موقع اجراء بگذارد. بختیار از آنها خواسته بود که در حال حاضر، رابطه های خود را با رهبران مذهبی قطع کنند. همه ی تلاش های او در مذاکره با رهبران مذهبی با شکست روبرو شده بود. هر وقت که کوشیده بود با آنها صحبت کند، موفق نشده بود. تنها چیزی که آنها خواسته بودند، استعفای او بوده است. علاوه بر آن، این رهبران مذهبی با تماس های خود با رسانه های همگانی فوراً هر مطلبی را به آنها خبر می دادند، تا منتشر شود. لذا بین رهبران نظامی، بختیار و همه ی اعضای شورای امنیت ملی توافق شده بود که تماس با رهبران مذهبی فوراً قطع شود.

بختیار از توجهی که رسانه ها، به سخنان او و قره باغی کرده بودند، خوشحال بود. به نظر او حالا کسی شك نمی کرد که بین ارتش و نخست وزیر هماهنگی کامل وجود دارد. به همین علت، شورای امنیت ملی تصمیم گرفته بود که رژه امروز را، از سوی ارتش لغو کند. علت آن هم، این بود که احساس شده بود که این رژه، در شرایط حساس کنونی، اثر معکوس دارد. چنین احساس شده بود که این رژه، در آستانه ی ورود [امام] خمینی، موجب خشونت و درگیری می شود. من موافق این حرف نبودم، اما تصمیم گرفته شده بود.

ربیعی در گزارش اوضاع پایگاه خاتمی گفت که تعدادی از همافران پیدا شده اند که

علناً عوامل اوپوزیسیون بوده‌اند. اما نیروهای ویژه، اوضاع را در دست گرفته‌اند. افراد مظنون اخراج خواهند شد و در دادگاه‌های نظامی محاکمه خواهند شد.

این کار، يك قمار بود. زیرا حکم دادگاه، همه‌ی همافران را به شورش وامی داشت. اما به اعتقاد آنها، این خطر جدی نبود و حالا موقع بهره‌برداری بود.

حادثه‌ی ناراحت‌کننده‌ی دیگر، تظاهرات طرفدارانه از [امام] خمینی در تهران از سوی افراد نیروی هوایی بوده است که در میان آنها، افسران هم دیده شده بودند. ربیعی گفت که همه خشمگین شده‌اند و اقدامات، برای قطع دست آنها فوراً انجام خواهد شد. متأسفانه همه‌ی این حوادث در نیروی هوایی رخ داده بود، نیروی هوای جایی بود که ما حتی، انتظار کمترین ناآرامی را از نیروهای آن نداشتیم زیرا سطح آموزش نیروی هوایی بالا بود و از نظر فرماندهی و آموزش، با آمریکا ارتباطی نزدیک داشت.

يك امر بر وارد شد و یادداشتی آورد. در یادداشت نوشته شده بود که احتمال زیاد این است که آیت‌... خمینی تا روز یکشنبه بازنگردد. همه خوشحال شدند، اما خیلی زود فهمیدیم که دوروز، فرصت کمی است و نمی‌توان کار زیادی انجام داد. باید برنامه را برای روز جمعه تدارک می‌دیدیم تا جلوتر از برنامه باشیم. این تغییر، يك احتمال هشداردهنده‌ی دیگر به وجود آورده بود. اگر مردم از به تعویق افتادن سفر مطلع نشوند، روز جمعه اجتماع خواهند کرد. و وقتی ببینند [امام] خمینی نیامده است از کنترل، خارج خواهند شد.

قره باغی، تلفنی با بختیار تماس گرفت تا در این موارد با او صحبت کند، بختیار، تصریح کرد که تصمیم، بر اعمال قانون خشک حکومت نظامی است و با همان حربه باید عمل شود هرچه بخواهد بشود، بشود. دیدن این تفاهم بین این دو مرد دلگرم‌کننده بود. تظاهرات طرفداری از دولت، سریعاً ترتیب داده شد و بیشتر از حد پیش بینی شده، آدم جمع شده، گزارش‌های مطبوعاتی تعداد شرکت‌کنندگان را بین ۱۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر، تخمین زده بود. اوپوزیسیون به سوی آنها به سنگ برانی پرداخته بود، اما این کار مدت زیادی ادامه پیدا نکرده بود، هلی‌کوپتری فرستادیم تا خودمان برآورد کنیم برآورد ما بین ۳۰۰ تا ۳۵۰ هزار نفر بود. برای بختیار، نمایش بزرگی بود. اهمیت دیگر آن، انجام این تظاهرات، در تهران، بود که تعداد زیادی تظاهرات طرفداری از [امام] خمینی در این شهر صورت گرفته بود.

جمع کردن این همه آدم در خیابانها، آن هم با اعلام سریع و با فرصت کم، مایه‌ی

دلگرمی بود. همیشه این سؤال را داشته‌ام که راستی چه تعداد مردم طرفدار [امام] خمینی بودند و چه تعداد طرفدار قانون اساسی و دولت (بختیار)؟ ایران، ۲۴ میلیون نفر جمعیت داشت و بیشترین تعداد آدمی که در تظاهرات طرفدارانه از [امام] خمینی دیده بودیم، حدود سه میلیون نفر بود.

درخواست دیگری از سوی بختیار، رشته‌ی افکار ما را پاره کرد. بختیار اعلام کرده بود که از ساعت ۲ بعد از ظهر امروز حکومت نظامی اعلام می‌کند. به او پوزیسیون خواهد گفت که می‌توانند راهپیمایی و تظاهرات داشته باشند، مشروط بر این که قبلاً اجازه‌ی دولت را گرفته باشند. می‌خواست هر چه در توان داشتیم در جهت کنترل فعالیت‌های [امام] خمینی در پاریس از جمله ساعت پرواز او (به سوی تهران) انجام دهیم.

با رضایت کامل از تظاهرات (طرفداران بختیار)، به سفارت بازگشتیم. احساس کردم که گفتن این مطلب به سفیر سولیوان، اهمیت دارد که در شورای امنیت ملی چه گذشته است و طرح خودمان را برای استقبال از [امام] خمینی به اطلاع او برسانم. با اطلاع از این که او و افرادش اطلاعات خوبی از نیروهای او پوزیسیون دارند، فرصت خوبی بود که پیام خودمان را برای استقبال از [امام] خمینی به اطلاع او برسانم، هم در مورد تظاهرات موفقیت‌آمیز و هم در مورد بستن فرودگاهها. هر کدام از این تحولات، [امام] خمینی را وادار می‌کرد که در مورد بازگشت سریع به کشور، تأمل بیشتری بپوشد.

وقتی، حرف‌های ماتمام شد، سولیوان پیشنهاد کرد که من به براون تلفن بزنم و اگر چه چهار، پنج ساعت زودتر از ساعت مقرر است، ولی این تماس تلفنی را بگیرم، سفیر گفت که بهتر است این تماس را بگیرم و شب را راحت به تماشای فیلم سینمایی «ژنرال داگلاس مک آرتور» بپردازم. من هم فوراً تماس با براون و ژنرال جونز را برقرار کردم. مشروح جریانات را به اطلاع آنها رساندم. درخواست گروه را هم به اودادم که، فعالیت‌های (امام) خمینی هر چه بیشتر و از نزدیک مورد کنترل و نظارت قرار گیرد. براون به من اطمینان داد که این کار انجام خواهد گرفت. در مورد بازگشت [امام] خمینی، گفتم که ارتش دقیقاً مورد مطالعه قرار گرفته است و نسبت به نیروی هوایی، اطمینان کامل وجود دارد. نیروی دریایی و پیاده نظام هم کاملاً مورد اطمینان هستند، اما نسبت به توپخانه، اطمینان زیادی وجود ندارد.

واحدهای توپخانه، با بقیه تفاوت دارند. اکثر آنها مورد آموزش روس‌ها بوده‌اند.

ممکن است عجیب به نظر بیاید. اما روس‌ها توپ‌های خوبی می‌سازند و شاه به خاطر امیال سیاسی، از چنین توپ‌هایی که مورد نیاز ارتش او بود، محروم نماند. به تازگی مقاله‌ی بسیار خوبی در روزنامه‌ها به قلم سناتور هنری اسکوپ (Henry Scoop) چاپ شده بود و خواستم که مقالاتی از این دست، بیشتر برای ما فرستاده شود. براون گفت که ترتیب آن را خواهد داد.

در پایان گفتم: راهی نیست که نسبت به آینده خوشبین بود. اما در عین حال يك «اگر» بزرگ مطرح کردم که: به بختیار امید هست، اگر بتوان هم سناه و هم [امام] خمینی را دور از کشور نگاه داشت. ارتش کاملاً پشت سر بختیار قرار گرفته و به نظر می‌رسد پای آنها گیر کرده است، اما برای متحدتر کردن آنها به وقت احتیاج داشتیم و از همه بالاتر به انجام اقدامی احتیاج بود. خدا حافظی کردم و ارتباط قطع شد. بعد از صرف يك شام عالی، فیلم «ژنرال مک آرتور» را دیدیم که انتقادی بود از سوی جناح سیاسی که نظامیان چگونه باید کار کنند؟!

### جمعه ۲۶ ژانویه ۱۹۷۹ [۶ بهمن ماه ۱۳۵۷]

از خواب بیدار شدم. دلم شور می‌زد و خیالم مشوش بود. صورتم را اصلاح کردم و دوش گرفتم همه نوع فکری از ذهن من می‌گذشت که امروز چه خواهد شد؛ آیا این برده‌ی آخر نمایش بود و آخر خط؟ در موقع صرف صبحانه، سفیر سولیوان تایید کرد که [امام] خمینی تصمیم گرفته است امروز به کشور بازنگردد و قرار گذاشته است که روز یکشنبه بیاید.

موجی از خوشی، سراپایم را گرفت. دوروزی که در پیش داشتیم، برای من تمام نشدنی به نظر می‌رسید، اما حقیقتاً می‌دانستم که دست کم به يك ماه وقت احتیاج داریم. در مروری بر خبرها و پیامها، متوجه شدم که روس‌ها، حملات خود را به آمریکا و به خصوص شخص من افزایش داده‌اند. يك روزنامه‌ی فرانسوی در سرمقاله‌اش، لحن رسانه‌های روسی را ارزیابی کرده بود که: «تا امروز روس‌ها آمریکا را متهم به این کرده بودند که مانع از بازگشت [امام] خمینی شده‌اند.» حالا، برآودا، نام بختیار رامی برد و می‌نویسد که «بختیار، فرمانبردار ژنرال هایزر است که در حال حاضر در تهران است.» در

این مقاله همچنین آمده بود: «از آن جا که روس ها هیچ قصدی برای شروع يك جنگ هسته ای، بر سر ایران ندارند و از آن جا که آمریکاییان هم چنین قصدی ندارند، آیا روس ها، دست به قماري نزده اند که خرس صدای خود را بدون خطر بلند کند؟ چرا که اوضاع خیلی وخیم است».

به نظر من، مقاله ی پر اودا به زودی توسط رسانه های همگانی تهران منتشر می شد و مشکلات زیادی را به بار می آورد. اویوزیسیون پیش از این هم گفته بود که من، (هایزر) کنترل کامل ارتش را در دست دارم. اگر اتفاقی می افتاد، بی تردید اویوزیسیون و مسکو مرا سرزنس می کردند. ریز فعالیت های روزانه من هم از سوی تاس، براودا و رادیو مسکو منتشر می شد. هر روز، دقیقاً موقعیت و محل من و ملاقات های من را سرخ می دادند. نه رسانه های آمریکایی و نه رسانه های ایرانی تا این حد تصویر روشنی از عملکرد من نداشتند. این امر، نگرانی مرا زیادتر کرد. می دانستم در داخل ستاد مشترک، جایی يك خبرگیر نشسته است، زیرا روس ها ساعت شروع ملاقات های من و گروه راهم می دانستند، حتی می دانستند چه روزی مقدم، در جلسه هست و چه روزی نیست. از جریان جلسه های کوتاه شخص من و قره باغی هم اطلاع داشتند.

به نظر من، واشنگتن باید قبل از بیس آمدن يك حادثه ی مهم، مرا از ایران خارج کند و این حادثه، می توانست حادثه ی مهمی مثل سقوط بختیار یا کودتا باشد که من متهم به انجام آن می شدم. خیلی دلخور بودم. به اعتقاد من، آمریکا، باید سیاست خود را تغییر می داد. اگر من در واشنگتن بودم، اولین کاری که می کردم این بود که سولیوان و هایزر را در يك ردیف قرار می دادم، همچنین، نقشی اساسی تر به عنوان تعیین کننده به هردو می دادم و از انجام هر حمایتی که برای بقاء دولت قانونی «بختیار» لازم بود، دریغ نمی کردم.

از در سفارت که خارج شدیم، تغییر اوضاع مثل باد گرم به صورت ما خورد، در جلو در سفارت، ترافیک چنان سنگین بود که به نظر نمی رسید ما بتوانیم یا به خیابان بگذاریم. سرانجام از در سفارت بیرون رفتیم، يك دور ۱۸۰ درجه ای زدیم، و از پیاده رو عبور کردیم. عرض پیاده رو سه متر بود. تا آخر پیاده رو رفتیم و ترافیک را پشت سر گذاشتیم. کارما، خشم همه را برانگیخت، مایه ی تعجب هم نبود، زیرا ما با تومبیل در میان پیاده ها، رانندگی می کردیم، به عده ای از آنها هم لطمه زده بودیم و من تردید نداشتم که به زودی دورما جمع می شوند. می دانستم که همه ی آنها فکر می کنند که امروز [امام] خمینی

برمی گردد.

به هر حال راه خود را باز کردیم و رفتیم. در دفتر، اخبار را مرور کردم، یکی از مقاله‌هایی که نظر مرا به خود جلب کرد، مقاله‌ی تیمسار بازنشسته نسامی، یکی از افراد تیمسارجم بود. در کمال تعجب دیدم که این مقاله کاملاً در طرفداری از امام خمینی نوشته شده بود. این مقاله مرا در مورد جم به فکر انداخت. هیچ معلوم نبود نفر بعدی که به آیت الله می پیوندد، چه کسی خواهد بود؟

روابط عمومی خودمان هم روز قبل، مقداری اعلامیه، پخش کرده بود و قرار بود امروز مقدار بیشتری توزیع شود. این مطالب تحت نظر دریادار فرانک کالینز (Frank Collins) تهیه شده بود. در نظر من، این کار دست آورد زیادی در برداشت، زیرا کاملاً معلوم بود که یک اکثریت خاموش در ایران وجود دارد که می خواهد از بختیار حمایت کند و با غرب دوست بماند.

قبل از ورود بقیه، قره باغی همین مطلب را از من پرسید. بختیار، آن شب جلسه‌ی دیگر شورای امنیت ملی را تشکیل می داد. قرار بود در این جلسه، برنامه‌های مربوط به ورود امام خمینی را برای روز یکشنبه مورد بررسی مجدد قرار دهند. وقتی بقیه آمدند، همه‌ی ما توافق کردیم که همان طرح‌های از پیش تعیین شده را حفظ کنیم و آن چه را که برای روز جمعه در نظر داشتیم، روز یکشنبه هم انجام دهیم. به نظر می رسید که ما احتمالات و شقوق مختلفی در پیش داشتیم. اول این که، بر سر عقب افتادن سفر امام خمینی از راه‌های مسالمت آمیز چانه بزنیم. بعد این که بختیار به پاریس برود و با آیت الله مذاکره کند و از هر مسأله‌ای حادث و پردردسرت‌تر این که، تا روز یکشنبه فرودگاه را ببندیم، حتی اگر این حرکت به درگیری با طرفداران امام خمینی منجر شود. قرار شد هر دو امکان، در جلسه‌ی آن شب به بختیار پیشنهاد شود. در عین حال می توانستیم به امام خمینی اجازه دهیم وارد کشور شود و بعد از ورود او، با اوضاع برخورد کنیم. ارتش، کنترل مهرآباد را در دست می گرفت و سپس امام خمینی را به میدان شهید می آورد و در آن جا او را تحویل طرفدارانش می داد و سپس به مراکز مهم دولتی عقب می نشست. اگر جمعیت در بقیه‌ی مسیر امام خمینی، به هم می ریخت، دیگر به خودشان مربوط بود و در نظر ما فقط یک «واقعه» بود.

طرح دیگر، این بود که فرودگاه باز بماند تا امام خمینی از پاریس پرواز کند. به

محض پرواز هواپیما، فرودگاه را ببندیم و هواپیما را در میانه‌ی پرواز به جای دیگری منحرف کنیم. این احتمال از همه‌ی احتمالات دیگر کمتر مطلوب بود. علت آن هم، خطر درگیری با مردم، در فرودگاه بود.

به محض آن که [امام] خمینی پاریس را ترك می‌کرد مردم در تهران مطلع می‌شدند، دسته دسته برای استقبال از او به راه می‌افتادند و از کنترل خارج می‌شدند.

همان طور که صحبت می‌کردیم، جمعیتی در حدود ۲۰ هزار نفر در خیابانها جمع شدند و برای استقبال از [امام] خمینی، عازم فرودگاه شدند. ما با اطلاع از این که ممکن است چنین شود، ارتش را در فرودگاه مستقر کرده بودیم. نسبت به طرح حفاظت از فرودگاه اطمینان داشتیم و این آزمایش خوبی بود.

حبیب‌اللهی معتقد بود که اگر فرودگاه را برای مدت نامحدودی ببندیم، آیت‌الله راه دیگری برای ورود به کشور پیدا خواهد کرد، چه از راه دریا و چه از راه زمین. برای من این مسأله خیلی ملموس نبود و بعد از بحث‌های طولانی، اکثر ما به این نتیجه رسیدیم که این امر غیرمحتمل است.

مطبوعات، [امام] خمینی را دنبال می‌کردند و اگرچه ما فکر می‌کردیم که ممکن است یکی دو ساعت راحتش بگذارند، اما این طور نمی‌شد. ما واقعا روزنامه‌ها و رسانه‌ها را، منبع اصلی اطلاعات خود در مورد فعالیت‌های [امام] خمینی قرار داده بودیم و می‌دانستیم که این منابع، موثق هستند.

بعد، کمی به برنامه‌ریزی‌های خودمان برگشتیم و روی آن کار کردیم. سرانجام با شرکت ملی نفت ایران در مورد تخلیه‌ی نفتکش توافق کرده بودیم. حالا طرح ارسال سوخت به مخزن‌ها، مخزن‌هایی که مورد حفاظت ارتش بودند، باید اجراء می‌شد.

طوفانیان گفت که با «اریک فون ماربود» جلسه داشته است. او دریافته بود که ما در نتیجه‌ی قطع برنامه‌های فروش نظامی خود به ایران، در داخل آمریکا با مشکلاتی روبرو شده بودیم. اما حتی اگر دولت بختیار مستقر هم می‌شد، ایران چنان ضربه‌ای از نظر اقتصادی خورده بود که این برنامه‌ها، با تغییر اوضاع باید دوباره ارزیابی می‌شد و با در نظر گرفتن چنین ملاحظاتی، برای آمریکا معنا نداشت که یادداشت تفاهمی برای آینده به امضاء برسد. ارتش از خود پولی نداشت و دسترسی به ذخایر مالی ملی هم نداشت، در حالی که دولت پول کافی داشت بدون این که قرار باشد این پول را در آینده خرج کند. دولت

برنامه‌ای در دست نداشت که برای حالا، به موقع اجرا بگذارد تا چه رسد به آینده. طوفانیان معتقد بود ما عقل خود را از دست داده‌ایم اگر تصور کنیم سندی تهیه خواهد شد که کسی بتواند آن را امضاء کند.

دستورات اریک از واشنگتن کاملاً مشخص بود. باید يك یادداشت تفاهم با ایرانیان به امضاء می‌رسید. او هم کار مهمی در زمینه‌ی بررسی طرح‌ها و شناسایی پروژه‌هایی که می‌شد برای صرفه‌جویی کنار گذاشت، انجام داده بود. اما، ترس من این بود که هیچگاه چنین سندی امضا نشود.

خبر رسید که در دانشگاه [تهران] تظاهرات شده و ۲ هزار نفر در آن شرکت دارند و همه از کنترل خارج شده‌اند. ارتش کوشیده بود اوضاع را کنترل کند و تیراندازی هوایی کرده بود. اما تاثیری نگذاشته بود. لذا لوله‌های تفنگ‌ها را پایین آورده بودند و به سوی جمعیت شلیک کرده بودند. بین ۱۵ تا ۲۰ نفر کشته شده بودند. مطمئن بودم که این حادثه، واکنش‌هایی خواهد داشت.

جلسه ۵ ساعت به طول انجامید و به نظر می‌رسید که گروه اطمینان یافته است که در مورد چه مسائلی در جلسه‌ی امشب شورای امنیت ملی با بختیار گفتگو کند. تعداد فراریان از ارتش، به شدت بالا رفته بود و روند دوستی مردم با ارتش در خیابانها هم زیاد شده بود. از سوی اوپوزیسیون تهدیدات جدیدی علیه ارتش صورت گرفته بود که مرا نگران کرده بود. متوجه شدیم، عواملی هستند که برخلاف [امام] خمینی که مردم را به عشق و نثار گل به نظامیان توصیه می‌کرد، آنها به خشونت معتقد بودند. این همان بود که می‌توانست انفجاری به وجود آورد که ما از آن اجتناب کرده بودیم.

در سفارت، سفیر سولیوان، مقاله‌ی نیویورک تایمز را جلو من گذاشت که صبح آن روز نوشته شده بود. عنوان مقاله این بود که «آمریکا از موضع قوی نخست وزیر ایران در برابر [امام] خمینی دلگرم شده است.» روی هم رفته، این مقاله می‌توانست، در ایران تاثیر مفیدی داشته باشد. اما سفیر سولیوان از يك قسمت این مقاله ناراحت بود که برده از اقدامات واشنگتن برداشته بود و از ملاقات‌های منظم رئیس جمهوری با سایروس وانس، براون و برژینسکی خبر داده بود. در این مقاله آمده بود که ژنرال هایزر نقش مهمی را بازی کرده و هایزر در زمان ترك ایران از سوی شاه، در ایران بوده است. ژنرال هایزر از نزدیک با (رهبران) ارتش ایران کار می‌کند و از رهبران ارتش می‌خواهد که از دولت بختیار

حمایت کنند. گزارش های روزانه ی او به کاخ سفید، حاکی از انتقاد از واشنگتن در عدم شناخت اوضاع داخلی ایران است. این گزارش ها، از طریق خطوط امن به واشنگتن می رسد و اطلاعات او از درجه ی بالای طبقه بندی برخوردار است. زیرا اگر این اطلاعات به خارج درز کند، به آن چه که قرار است انجام شود ضربه ی هولناکی خواهد زد، به سفیر سولیوان گفتم: این مطلب را به اطلاع براون خواهم رساند.

من با اطلاع از این که واشنگتن باید دلواپس روند حوادث باشد، مستقیماً با براون تماس گرفتم. اگر چه هنوز چهار ساعت به وقت تماس همیشگی مانده بود. مساله ی مقاله ی نیویورک تایمز را مطرح کردم. یادآور شدم که هر اطلاعی در مورد طرح های ما، به معنای واکنش فوری اوپوزیسیون خواهد بود. اوپوزیسیون در استفاده از این جنگ های تبلیغاتی، استادی تمام دارد. براون به من اطلاع داد که همه ی مکاتبات و مکالمات در مورد گزارش های من بسیار محدود منتشر می شود و امنیت کامل در مورد آن رعایت می شود. گفتم که به هر حال به نظر می رسد که اطلاعات ارسالی از طرف من، به خارج درز کرده است. بعد در مورد ماندن یا نماندن در ایران صحبت کردم. درخواست رفتن از ایران را نکردم. نه برای آن موقع و نه برای بعد. به وزیر گفتم: تا آنجا که به من مربوط است این تصمیم کاملاً به واشنگتن مربوط است. گفتم که در این مورد توجه کامل خواهد کرد. در همین حال، به نظر او زمانی رسیده بود که پیشنهاد رئیس جمهوری را، انجام دهیم. یعنی يك هواپیما در مهرآباد به حال آماده باش درآید که در وضع اضطراری، مرا از ایران خارج کند. من پیشنهاد کردم که هواپیما يك، سی - ۱۳۰ باشد، ترجیحاً هواپیمایی باسد که به هواپیماهای سی - ۱۳۰ ایران شباهت داشته باشد و می توان هواپیما را در بین هواپیماهای ایرانی پارك کرد که توجه کسی را جلب نکند. به اطمینان دادم که لوازم برای بردن من از شهر به مهرآباد تحت هر شرایطی فراهم است. ربیعی حاضر بود مرا، با هلی کوپتر از داخل سفارت یا داخل ستاد مشترك مستقیماً به فرودگاه ببرد. اطمینان کامل داشتم که چنین وسیله ای فراهم خواهد بود. براون، مساله ی فروش های نظامی خارجی را مطرح کرد. به او گفتم که اريك خیلی مشغول است و همه اطلاعات را جمع آوری کرده است، اما در مورد امضای یادداشت تفاهم، به کلی باید این بنیه را از گوش خارج کرد. براون گفت که مسایل را درك می کند، اما امیدوار بود که من مسایلی را که (دولت آمریکا) در مورد این فروش ها با کنگره دارد، درك کنم. از خبرهای رسانه های بین المللی یاد کرد که گفته اند واشنگتن

می خواهد هواپیماهای اف - ۱۴ فروخته شده ی به ایران را پس بگیرد. پیشنهاد کرد که جنگنده های اف - ۱۴ در يك پرواز نمایشی از فرودگاه بلند شوند، تانسان داده شود که هنوز این هواپیماها در ایران هستند. موافقت کردم. به خصوص بخاطر این که، این کار، نشان دهنده ی قدرت ارتش در حمایت از بختیار هم بود. در بازگشت به اقامتگاه، فضا مملو از صدای گلوله هایی بود که در دل سب شلیک می شد. حال من خوب نبود. اوضاع، مبهم تر از همیشه بود. حتی مبهم تر از روزی بود که من وارد تهران سده بودم.

### شنبه ۲۷ ژانویه ی ۱۹۷۹ [۷ بهمن ماه ۱۳۵۷]

در بین بریده های جراید رسیده از امریکا که مربوط به دیروز، بود، سنوالی وجود داشت که در وزارت خارجه ی امریکا و در کنفرانس مطبوعاتی مطرح شده بود. سنوال کننده به این گزارش اشاره کرده بود که يك مقام ارشد دولت امریکا، از موضع مستحکم بختیار تعجب کرده، بعد پرسیده بود که آیا موضع مستحکم بختیار، کشتن دانشجویان در دانشگاه بوده است؟ دولت امریکا در حقیقت برای اجرای مقاصد خود، شکیبایی زیادی در پیش گرفته بود. «تام رستون» (Tom Reston) سخنگوی وزارت خارجه ی امریکا از تلفات دانشگاه، اظهار تاسف کرده بود و گفته بود، میل ما این است که مردم ایران به صلح و آرامش بازگردند. اما او، نظر قبلی امریکا را تکرار کرده بود که از خارج نمی شود چیزی به مردم ایران دیکته شود.

سنوال کننده پرسیده بود، در این رابطه آیا ژنرال هایزر هنوز در تهران است؟ بدیهی بود که منظورش این است که آیا من همان کسی بودم که دستورات را صادر می کردم؟ این سخنان شعله ی نوشته های پراودا و اوپوزیسیون را مشتعل ترمی کرد. آتشی که در اطراف حضور من در تهران افروخته شده بود، رفته رفته به مرز سوزاندن می رسید. شعار «مرگ برهایزر» رفته رفته در سطح شهر و (سردرستادمشترك) و بردیوارها نوشته شده بود و سربازان، هنگام ورود به ستادمشترك، آن را می دیدند و ظاهرا بر آنها تاثیر می گذاشت. نام من رفته رفته بر پلاکاردهایی که در دست تظاهرکنندگان بود ظاهر شده بود. عکس من را در کنار عکس کارتر قرار داده بودند.

در دفتر بودم که، قره باغی از من خواست، فوراً به ملاقات او بروم تا در مورد شورای

امنیت ملی صحبت کنیم. اعضای گروه خیلی زودتر از حد معمول حاضر شده بودند. ظاهراً رهبران مذهبی دیشب درخواست کرده بودند که امروز تظاهرات به راه اندازند. از تیمسار رحیمی فرماندار نظامی تهران خواسته شده بود که این کار را سامان دهد. اما بختیار اصرار کرده بود که تظاهرات، صلح آمیز باشد و تظاهرکنندگان به سمت فرودگاه نروند و از میدان شهیاد دورتر نروند.

گروه با دقت، حادثه‌ی دیروز دانشگاه را مورد بررسی قرار داد و به این نتیجه رسید که ارتش، وظیفه‌ی خود را به درستی انجام داده بود. ارتش وقتی با جمعیت روبه‌رو شده بود، کوشیده بود، بدون توسل به اسلحه نظم را برقرار کند. البته کاری از پیش نبرده بودند. سپس دست به تیراندازی هوایی زده بود. تظاهرکنندگان از این شیوه‌ی تیراندازی مطلع بوده‌اند و انتظار اقدام بدتری را نداشتند. تظاهرکنندگان به جای پراکنده شدن، به سمت افراد ارتش حمله کرده بودند و در حمله‌ی خود، مسلح هم بودند. سپس، ارتش، لوله‌های تفنگ را پایین آورده بود. ارتش فقط به سمت کسانی شلیک کرده بود که مسلح بوده‌اند و به سمت آنها حمله کرده بودند. نمی‌شد آنها را مقصر دانست.

ارتش معتقد بود که دو اتوبوس حامل اسلحه، دیده شده است که یکی از آنها در زیر زمین یک بیمارستان بوده است. شورای امنیت ملی، این مساله را مورد بررسی قرار داده بود و توافق شده بود که کارکنان غیر نظامی داخل بیمارستان را وادارند که ته و توی قضیه را درآورند. اگر اسلحه‌ای در کار بود، ارتش برای گرفتن آنها وارد عمل می‌شد. من هم آنها را به این کار تشویق کردم.

قره باغی گفت که به نظر می‌رسد دولت فرانسه نسبت به [امام] خمینی و بختیار تغییر موضع داده است. به نظر قره باغی فرانسه نسبت به بختیار، احساسات مثبت بیشتری پیدا کرده بود. ایرفرانس، همه‌ی پروازهای خود را به ایران قطع کرده بود و اعلام کرده بود که [امام] خمینی را به کشور نمی‌آورد. حالا باید مطلع می‌شدیم که چه هواپیمایی به پاریس خواهد رفت تا [امام] خمینی را بیاورد. فردا، روز ورود [امام] خمینی بود.

بازرگان با قره باغی تماس گرفته بود و خواسته بود با او ملاقات کند و ببیند آیا ارتش واقعاً طرفدار بختیار است؟ گفته بود که در مورد بازگشت [امام] خمینی هم مذاکره خواهند کرد. قره باغی گفت: حالا که اینطور شده، با او ملاقات می‌کنم. اما ملاقات باید در دفتر بختیار صورت گیرد.

بازرگان قبول نکرد. ما تلاش کردیم که این ملاقات، در دفتر قره باغی صورت گیرد، اما قره باغی محکم ایستاد که باید محل ملاقات، دفتر بختیار باشد.

پرسیدم آیا بختیار هنوز با مذهبی ها خصومت دارد؟ قره باغی گفت: ملاقاتی میان نمایندگان دولت و بعضی از روحانیون صورت گرفته بود و به نظر من این ملاقات می تواند نشان دهنده ی آن باشد که خصومت ها تا حدی رفع شده است و تندی لحن گفتگوها نسبت به غیر قانونی بودن دولت بختیار تا اندازه ای کاهش یافته است. این حادثه همزمان با بروز شکاف در صفوف اوپوزیسیون رخ داده بود. جناح های مختلف در کمیته های کوچک خود، قیل و قال های زیادی به راه انداخته بودند.

قره باغی گفت که تصمیمی در مورد برنامه ی بازگشت [امام] خمینی گرفته نشده است. اما بختیار، امشب در رادیو از مردم خواهد خواست که از فرودگاه دور باشند. او همچنین حوادث دیروز دانشگاه را شرح خواهد داد و قصد دارد تصویر مورد نظر خود را ارائه دهد. به مردم خواهد گفت که هر وقت لازم باشد، ارتش از خود حفاظت خواهد کرد و قانون را اجرا خواهد کرد.

شورای امنیت ملی، باز هم آن روز تشکیل جلسه می داد و تصمیم قاطع را در مورد کارهایی که باید انجام می شد، می گرفت. تا آن موقع، امیدوار بودند که بدانند آیا آیت الله، فردا خواهد آمد یا نه؟ لغو پروازهای ابرفرانس نشان می داد که او فردا نخواهد آمد. اگر چنین بود، می شد فرودگاه را باز کرد. از سوی دیگر، دلایلی وجود داشت که فرودگاه همچنان بسته بماند، اگر چه منجر به درگیری می شد. خونریزی احتمالا اجتناب ناپذیر بود. بهتر بود که [امام] خمینی را در خارج نگاه داشت (حتی به قیمت این خونریزی ها). آن شب، در این موارد با بختیار صحبت می شد و قره باغی گفت که به هر حال از او حمایت خواهد کرد. مطمئن بود که ارتش می تواند کنترل را حفظ کند و دسترسی به آن را میسر کند. يك تلفن بسیار مهم به قره باغی، صحبت های ما را قطع کرد. يك منبع موثق توانسته بود يك مکالمه ی تلفنی را کنترل کند که در آن، يك نفر از پاریس با زنی در تهران تماس گرفته بود و گفته بود که حالا سلاح کافی به ایران فرستاده شده، تا برنامه ی ورود امام خمینی انجام شود. زن گفته بود: به محض اطلاع از پرواز از پاریس سلاحها را توزیع خواهند کرد. ما با اطلاع از وجود سلاح و ذخیره شدن آنها در مساجد، تنها بر ترسمان افزوده شد.

قره باغی گفت که امیدوار است بعد از جلسه‌ی شورای امنیت ملی، با من تماس بگیرد. با آنها خداحافظی کردم و رفتم.

در دفتر، سرگرد «ری برنت»، به من اطلاع داد که روی خطوط تلفنی نظامی دو تلفن دریافت کرده است که در هر دو مورد، من تهدید به مرگ شده بودم. قبلاً هم چنین تهدیدهایی شده بود، اما هیچگاه این تهدیدها، روی خطوط تلفن نظامی دریافت نشده بود و تنها از طریق خطوط تلفن عادی دفتر بود. این حادثه، واقعاً توجه محافظان من را به خود جلب کرد. آنها همیشه نسبت به گزارش‌ها و فعالیت‌هایی از این قبیل، حساسیت نشان می‌دادند. این که حالا به خطوط تلفن و ارتباطی ما دسترسی پیدا شده بود، بعد جدیدی بود. من، همه‌ی مسایل امنیتی را به عهده‌ی آنها واگذار کرده بودم. من بی تفاوت نبودم، اما بدون این کارها هم در دسر کافی داشتیم. می‌دانستم که باید به آنها اعتماد کنم.

آن‌ها گاهی در روشهای خود تغییرانی می‌دادند و من به سادگی فرض کردم که اطلاعات جدیدی در زمینه‌ی تهدید من دریافت کرده بودند.

تا حالا در مورد تظاهرات حمایت از امام خمینی گزارشهایی دریافت کرده بودیم. رادیو و تلویزیون، تعداد تظاهر کنندگان را بیش از یک میلیون نفر گزارش کرده بود. می‌دانستیم، تظاهرات عظیم است، زیرا از جلوی سفارت، مسیر عبور تظاهر کنندگان را دیده بودیم. تخمین خود ما بر اساس محاسبه‌ی مساحت خیابان‌ها، حاکی از حضور ۳۰۰ هزار نفر بود. تظاهر کنندگان نسبت به آن چه که، تیمسار رحیمی به آنها گفته بود، وفادار مانده بودند. مرز میدان شهیاد و نه بیشتر از آن را رعایت کرده بودند. گروه کوچکی در حدود ۲۰۰ نفر از طرفداران بختیار هم بودند. برای ما مایه خوشحالی بود که افراد خودمان را هم در خیابانها بینیم، هر چند که شمار آنها بسیار اندک بود.

به ماموران امنیتی خودم گفتم: اول يك اتوموبیل را برای کنترل مسیر بفرستید. بعد از بیست دقیقه که برگشتند (و مطمئن شدند که مسیر امن است) به طرف سفارت، به راه افتادیم. بدون حادثه به سفارت رسیدیم. سولیوان را در جریان استراتژی فردای دولت گذاشتیم و تهدیدات علیه جان خودم را هم، به او اطلاع دادم. تا نیمه شب انتظار کشیدم که گزارش تیمسار قره باغی را دریافت کنم. اما هیچ خبری دریافت نشد. لذا بدون آن با واشنگتن تماس گرفتم. براون، وزیر دفاع پرسید: آیا بختیار، سیاست «عدم پرداخت حقوق در برابر اعتصابگران» را به موقع اجرا گذاشته است. گفتم هنوز زود است که چیزی گفته

شود، زیرا اولین روز که قرار باشند این تصمیم به اجرا گذاشته شود (نیمه‌ی ماه) خواهد بود که حقوق پرداخت می‌شود و آن، هفته‌ی آینده است. بختیار هنوز اصرار می‌ورزید که این تصمیم را اجراء خواهد کرد. ولی برای من خوش آیند بود.

هارولد براون وزیر دفاع، به سندات خواهان خروج سریعتر امریکاییان بود. گفتم اجازه دهید بخش نظامی را کاملاً بفرستیم و در کمال تعجب من قبول کرد و برای اقدام به کاهش نظامیان، به من اختیار تام داد. خواستم برنامه‌ی سفر [امام] خمینی به ایران را زیر نظر داشته باشند. براون گفت، این کار را کرده‌اند و باز هم ادامه خواهند داد. نگرانی خودم را از بازگشت [امام] خمینی تکرار کردم. من گزارش بیسرفت کار را روز به روز ارسال می‌کنم، اما باید دانست که اقتصاد تقریباً به صورت کامل فلج شده است. روزهای آینده، برای بختیار روزهای «بزن و برو» خواهد بود.

در مورد کنترل فرودگاه، براون کنجکاو شد و گفت: که این تصمیم برعهده‌ی ایرانیان است. من می‌توانستم به آنها توصیه کنم، اما قرار نبود تصمیمی را به زور تحمیل کنم.

براون سپس، دو پیام را برای من خواند. اولین مطلب از پاریس آمده بود و حاکی از این بود که فرانسه چرخش به سمت بختیار را شروع کرده است. لغو پروازهای ایرفرانس به ایران این معنار را داشت. اما من گفتم، ماجرا انقدر خوب است که انسان در صحت آن تردید می‌کند. پیام دیگر، مربوط به نامه‌ای بود که بختیار برای [امام] خمینی فرستاده بود و از او خواسته بود که برای سه هفته، برنامه‌ی سفرش را به ایران به عقب بیندازد. بختیار در نامه‌اش نوشته بود که این تاخیر، به او امکان خواهد داد، اوضاع را تثبیت کند و فضای مناسبی برای بازگشت و پذیرایی از او فراهم کند!]. بختیار اعلام کرده بود آماده است به پاریس برود و شخصاً در این مورد با «آیت‌الله» مذاکره کند. [امام] خمینی در جواب گفته بود که او مساله‌ای در مورد مذاکره ندارد. اما بختیار باید ابتدا استعفا بدهد (و بعداً ملاقات و مذاکره کند). قبل از قطع ارتباط، براون گفت وی فردا، با اشتیاق منتظر شنیدن گزارش من خواهد بود.

یکشنبه ۲۸ ژانویه ۱۹۷۹ [۸ بهمن ماه ۱۳۵۷]

موقع صبحانه، مقاله‌ی نیویورک تایمز را در مورد کاهش معاملات اسلحه‌ی آمریکا با ایران می‌خواندم. نوشته بود: ماموریت «اریک فون ماربود» در تهران، فراهم کردن طرحی برای فروش بیشتر سلاح آمریکایی به ایران است و سفیر سولیوان و هم‌ژنرال هایزر، عمیقاً در جریان (این) مذاکرات هستند.

این روزنامه، به طرز نگران کننده‌ای نوشته بود که دولت آمریکا از این مطلب در اضطراب است که به خاطر وضعیت وخیم اقتصادی ایران، دولت ایران نخواهد توانست هزینه‌ی خرید هر نوع سلاح جدید، یا تدارکات لجستیکی تازه‌ای را بپردازد. به گفته‌ی مقامات آمریکا، این امر بدان معناست که در اوایل ماه آینده، دولت آمریکا مجبور خواهد بود، معاملات تسلیحاتی زیادی را لغو کند. از جمله‌ی این معاملات، معامله‌ی چهار ناوشکن دارای موشک‌های هدایت شونده به ارزش ۱/۶ میلیارد دلار و هواپیماهای جنگنده به ارزش ۲ میلیارد دلار بود. ناتوانی ایران در پرداخت بهای قراردادهای موجود هم می‌توانست موجب خروج فوری تکنیسین‌های آمریکایی و قطع حمایت‌های لجستیکی آمریکا بشود و این امر، موجب متلاشی شدن نیروهای مسلح ایران می‌شد.

خروج تکنیسین‌ها، مدتی بود که شروع شده بود، اما به پرداخت‌های ایران ربطی نداشت. علت اصلی آن، حفاظت از جان خودشان بود.

«فوردروان» (Ford Rowan) از شبکه‌ی «ان. بی. سی» (N. B. C) هم در همین زمینه یک گزارش خبری منتشر کرده بود و به نقل از بختیار اعلام کرده بود که برخی از قراردادهای ایران با آمریکا لغو خواهد شد و علت آن هم این خواهد بود که ایران (دیگر) نمی‌تواند ژاندارم خلیج فارس باشد. وی گفته بود که ژنرال رابرت هایزر، مشغول صحبت با مقامات ایرانی است تا ترتیب لغو و یا به تعویق انداختن این قراردادها را بدهد و بزودی تصمیمی گرفته خواهد شد.

بخشی از این گزارش‌ها که مرا ناراحت کرد، این بود که چنین وانمود می‌کرد، ما فقط در صورتی از ایرانیان حمایت می‌کنیم که پول داشته باشند - که البته اینطور نبود. حالا باید به گروه، اطمینان می‌دادم که ما آماده‌ایم با حسن نیت هم عمل کنیم. اما امید کمی داشتم که بتوانم آنچه را که واشنگتن خواسته است، به دست آوریم، یعنی به امضاء رساندن یک یادداشت تفاهم جامع که هر دو طرف در مورد برنامه‌های آینده، متعهد شوند. علاوه بر

موانع عملی، در امضای چنین موافقت‌نامه‌ای، خطرانی هم وجود داشت. اگر بختیار سقوط می‌کرد، این اسناد می‌توانست به عنوان گواهی علیه بختیار ارائه شود. رهبران نظامی، دقت زیادی داشتند که سندی را امضاء نکنند که علیه آنها به کار گرفته شود. ترس از حبس یا مرگ، همیشه بالای سر آنها بود. در نظر آنها، بسیاری از این تصمیمات با مرگ و زندگی آنها ارتباط داشت.

از ژنرال هیگ پیامی داشتم. به خاطر دخالت احتمالی عوامل ارتش زیر فرماندهی او، از من خواسته بود او را در جریان پیامهای خود بگذارم.

مقاله‌ای از پراودا به مداخلات آمریکا حمله کرده بود و نوشته بود که بدون برو و برگرد، تصمیم جلوگیری از بازگشت آیت‌الله خمینی در پنجشنبه‌ی گذشته، به دستور آمریکا اتخاذ شده است و عامل این تصمیم هم ژنرال هایزر بوده است. نوشته بود: آمریکا سرگرم فعال کردن جنگ مخربی علیه جنبش‌های اسلامی در منطقه است و علت آن هم اهمیت استراتژیک این منطقه برای آمریکا است. این «اتهام»!! از طریق این یا آن رسانه به گوش مردم ایران می‌رسید و تهدیدات علیه من را افزایش می‌داد، چه از سوی عوامل مذهبی و چه از سوی اعضای حزب توده. این تهدیدات در حالی علیه من رو به افزایش بود که من برای به دست آوردن نتیجه‌ی زحمات خود، مجبور بودم تحرك و رفت و آمد بینتری داشته باشم. وقتی به دفتر، رفتم، روزنامه تهران جورنال روی میز کارم بود، این روزنامه با عنوان درشت نوشته بود «بختیار در پاریس با امام خمینی ملاقات می‌کند». نوشته بود که بختیار ظرف ۴۸ ساعت آینده، عازم پاریس می‌شود. به نظر می‌رسید، دیتیب حادثه‌ای رخ داده باشد.

در کیهان (انگلیسی)، با حروف درشت، در بالای صفحه، نوشته شده بود: «شکست بن بست، بختیار موفق به ملاقات با امام خمینی می‌شود». در این مقاله آمده بود که نخست‌وزیر اعلام کرده است: وی به عنوان يك ایرانی میهن‌پرست که خود را عضو کوچکی از جنبش شکوهمند می‌داند و به عنوان کسی که به رهبری آیت‌الله خمینی اعتقاد دارد، تصمیم گرفته است، ظرف ۴۸ ساعت آینده به پاریس برود و افتخار ملاقات با آیت‌الله را پیدا کند و در مورد آینده‌ی کشور از ایشان استفسار کند.

بختیار گفته بود، آیت‌الله حق دارد به کشور بازگردد، اما در شرایط خطرناک فعلی که کشور با آن درگیر است، عوامل غیرمسئولی در جامعه وجود دارند، لذا بازگشت امام

خمینی پس از ۱۴ سال تبعید، باید با دقت صورت گیرد. در فرودگاه مهرآباد، اشکالات فنی وجود دارد که باید قبل از آغاز پروازهای تجارتي رفع شود، بختیار نگفته بود، این کار چه مدت بطول خواهد انجامید. وی اظهار امیدواری کرده بود، که در پاریس، با [امام] خمینی ملاقات کند و در مورد مسایل گوناگون، صحبت کند؛ از جمله در مورد نحوه ی بارگشت ایشان. وی در عین حال، می خواست روشن کند که کنترل کامل دولت و ارتش را در اختیار دارد. در این مورد، صریح صحبت کرده بود: «دولت قانونی مسئولیت های خود را می داند و دولت بر ارتش کنترل کامل دارد».

بختیار پیش بینی کرده بود که اعتصابات و تظاهرات، کاهش می یابد و مخالفان را متهم کرده بود که از مساجد، مدارس و بیمارستان ها برای انبار کردن اسلحه استفاده می کنند. در مورد تظاهرات، گفته بود که مخالفتی با اجتماعات آرام و صلح آمیز ندارد، مشروط بر آن که اجازه ی آن، قبلاً گرفته شده باشد. اما تظاهرات غیرقانونی از سوی افراد غیرمسئول مجاز نخواهد بود. نامه ی بختیار به آیت الله منتشر شده بود.

تهران جورنال در مقاله ای تحت عنوان «[امام] خمینی، با پذیرفتن بختیار موافقت کرد» نوشته بود: آیت الله، در نظر داشته است، شنبه شب، پاریس را ترك گوید، اما ایرفرانس، به وی اطلاع داده است که فرودگاه تهران، هنوز بسته است. گزارش در اینجا، مبهم شده بود و حاکی از آن بود که [امام] خمینی با بختیار ملاقات خواهد کرد، اما وی امشب پاریس را ترك می کند تا روز دوشنبه وارد تهران شود. معلوم نبود چطور می تواند هر دو کار را با هم بکند. همچنین، معلوم نبود، آیت الله چطور وارد تهران خواهد شد، در حالی که فرودگاه هنوز بسته است. محتمل تر این بود که [امام] خمینی در نظر دارد دوشنبه شب یا سه شنبه شب عازم تهران شود. به اعتقاد گروه، مستشاران آیت الله، از مسایل امنیتی تهران مطلع بوده اند و از این که بهانه ی بسته شدن فرودگاه مطرح شده است، خوشحال نبوده اند. مقاله ی دیگر صفحه اول، در مورد تظاهرات دیروز بود. يك عكس نشان می داد، راهپیمایان پلاکارد بزرگی حمل می کرده اند که روی آن نوشته بوده است: «نه امپریالیسم آمریکا» و روی پلاکارد دیگری، «نه کمونیسم شوروی». در بالای مقاله نوشته بود: «میلیون ها نفر خواستار بازگشت [امام] خمینی شدند»، که (به اعتقاد ما) تا حدی اغراق آمیز بود.

مقاله ی صفحه ی آخر تهران جورنال، در مورد تلاش برای توازن نوشته شده بود و در زیر عكس بزرگی از تظاهرات دیروز که به نفع [امام] خمینی صورت گرفته بود عكس

کوچکی از تظاهرات روز پنجشنبه‌ی ما چاپ شده بود که به نفع بختیار صورت پذیرفته بود. در بالای مقاله نوشته بود: «حمایت از قانون اساسی - گروهی از جمعیت زیادی که در راهپیمایی روز پنجشنبه به حمایت از قانون اساسی صورت گرفت». در این مقاله تعداد راهپیمان قریب به ۳۰۰ هزار نفر، گزارش شده بود و نویسنده افزوده بود که چنین تظاهراتی، در سراسر ایران، برپا شده است.

گروه دیشب را در جلسه‌ای که تا بعد از نیمه شب به طول انجامیده بود، با بختیار گذرانده بود و در مورد احتمالات بعد از ورود [امام] خمینی، به کشور صحبت کرده بود. تصمیم گرفته شده بود که فرودگاه، به مدت ۲ روز دیگر بسته باشد. در مورد ملاقات پیشنهاد بختیار با [امام] خمینی هم صحبت شده بود. از این تلاش برای تماس مستقیم، همه‌ی ما خوشحال بودیم.

امید ما این بود که این دیدار، بتواند بازگشت [امام] خمینی را به کشور برای دست کم، يك ماه دیگر، به تعویق بیندازد.

در مورد حادثه‌ای که دیروز از سوی همافران، در مدرسه‌ی آموزش خلبانی هلی کوپتر، در اصفهان رخ داده بود، اطلاعاتی دادند. حدود ۴ هزار نفر همافر، در حال سرکار رفتن بوده‌اند که فرمانده پایگاه، از وجود تعدادی عامل در دسر در بین آنها صحبت می‌کند و اجازه نمی‌دهد که هیچکدام از آنها، وارد مجموعه شوند. همافران در راه بازگشت به شهر، با عده‌ای از افراد ارتش درگیر می‌شوند که تلفاتی در پی نداشته است، اما هر کدام از طرف مقابل اسیر گرفته بودند. وضعیت فعلی حالت آتش بس بود که باید همان روز، حل و فصل می‌شد. به نظر گروه، مدیر پایگاه بد عمل کرده بود. قرار بود، عده‌ای از افراد ارشدتر برای حل و فصل قضایا اعزام شوند.

يك تلفن فوری، صحبت ما را قطع کرد. به قره باغی اطلاع دادند که [امام] خمینی از ملاقات با بختیار امتناع کرده و باز هم بر شرط خود که همانا استعفای بختیار قبل از ملاقات است، تاکید کرده است. این اطلاعات از پاریس رسیده بود. نه از طریق [امام] خمینی، بلکه از طرف نمایندگان دولت در پاریس. گفتم باید مساله به اطلاع بختیار برسد، توافق نظر ما بر این بود که ارتش، استعفای بختیار را تحمل نکند. بختیار، تا آن زمان [امام] خمینی را به يك رهبر مذهبی بودن صرف، محدود کرده بود و به هر تلاشی دست زده بود که بازگشت او را تا سر حد امکان به تعویق بیندازد.

نخست وزیر باید، روز دوشنبه، با يك هواپیمای نظامی، عازم پاریس می شد. و این فرصت خوبی بود که بختیار، اختلافات خود را، با [امام] خمینی حل کند. این پیشنهادها را فوراً به دفتر بختیار اطلاع دادیم. سپس، در مورد احتمال بازگشت شاه، بعد از خروج نخست وزیر از کشور صحبت کردیم. شاه هنوز در مراکش بود. گروه به من اطلاع داد که فرزندان شاه به او پیوسته اند و چنین به نظر می رسد که او برای مدتی در مراکش خواهد ماند. شایعه ی بازگشت او به مصر هم وجود داشت، اما گروه تصور نمی کرد که شاه خطر بازگشت به کشور را به جان بخرد.

در بررسی شرایط فرودگاه، گفته شد که بختیار، موافقت کرده است که فرودگاه برای دو روز دیگر بسته بماند. ارتش خواسته بود، که فرودگاه، به روی هواپیماهای غیرنظامی بسته شود و تا [امام] خمینی از تهدید به بازگشت دست برندارد، این تعطیلی ادامه یابد. در مورد جزئیات نیز صحبت کردیم، زیرا، ما سرگرم کمک به خارجیان، از جمله امریکاییان برای خروج از ایران بودیم. در عین حال، برخی از تدارکات ما هم با هواپیما وارد کشور می شد. ارتش به این مساله توجهی نداشت و خواستار تعطیل بی محدودیت زمانی فرودگاه شده بود.

نظر ما این بود که اولتیماتوم [امام] خمینی، به قدری غیرقابل تحمل و روش بختیار به قدری معقول است که بختیار باید فردا، یا همان شب، در رادیو و تلویزیون ظاهر شود و اوضاع را، برای مردم تشریح کند. به نظر ما، او باید پیامی شخصی خطاب به ارتش صادر می کرد که در آن مشی جدید، گنجانده شده باشد و به اطلاع آنها برسد. نظر ما این بود که يك تیمسار بازنشسته هم پیدا کنیم که همان بیانیه و پیام را صادر کند. این اقدام، تاثیر زیادی داشت، بخصوص بر اعضای جوان نیروهای مسلح. همچنین اوراقی خطاب به فرماندهان محلی تهیه کردیم که در آنها، اوضاع را تشریح کرده بودیم.

شنیدیم که تعدادی از مردم، به فرودگاه رفته اند. با این احساس که [امام] خمینی در حال آمدن است. این افراد، در میدان شهید پراکنده شده بودند و حالا در بازگشت به شهر، در نزدیکی دانشگاه با تیراندازی روبرو شده بودند. تعدادی کشته گزارش شده بود. نمی دانستیم قضیه چقدر جدی بوده است. اما روی هم رفته، اوضاع امروز، بهتر از روز جمعه یا شنبه بود.

تیمسار ربیعی، از فشارهایی که آمریکا برای حفظ سلاح های پیشرفته اعمال

می کرد ناراحت بود. نگرانی ما را درک می کرد. اما افراد او، کار خودشان را به خوبی انجام می دادند. از ما خواست که سعی کنیم، این جریان را از ذهن رسانه های آمریکا دور کنیم. مساله برای همافرها، خوشحال کننده نبود. زیرا همافران، به خوبی می دانستند که کشورشان پول این تجهیزات را به آمریکا پرداخته است، نگران این بودند که ما قصد خارج کردن این تجهیزات را از کشور داشته باشیم. به او گفتم که این مطلب را به اطلاع وزیر دفاع رسانده ام و باز هم، این کار را خواهم کرد.

قره باغی، از هشدار آمریکا به شوروی، خوشحال شده بود. آمریکا هشدار داده بود که اگر شوروی در ایران مداخله کند، آمریکا به شدت واکنش نشان خواهد داد. این مساله، بسیار مفید بود و اعتماد گروه به حمایت واشنگتن را جلب کرده بود. گروه، گزارش يك مصاحبه ی مطبوعاتی جیمی کارتر، رئیس جمهوری آمریکا را مورد اشاره قرار داد که در آن گفته شده بود که او تصمیم گرفته است سوخت لازم را برای استفاده ی اضطراری به ایران بفرستد. آنچه که گروه را نگران کرده بود، افشای محل و مسیر نفتکش بود که این سوخت را به ایران می رسانید. کار در حال انجام بود که کارکنان شرکت ملی نفت ایران تغییر عقیده دادند و ما مجبور شده بودیم مسیر را تغییر دهیم و در نتیجه، نفتکش در دوازده مایلی ساحل، لنگر انداخته بود.

گروه، فوراً اظهارات کارتر را تقبیح کرد. فکر کردم که این کار منصفانه نبود، زیرا من اعتقاد نداشتم که شرکت ملی نفت ایران بتواند سریعاً واکنش نشان دهد.

تولید نفت را مورد بررسی قرار دادیم که در حال بهبود آرام بود و اینک به سطح ۶۶۰ هزار بشکه در روز، رسیده بود. به نظر می رسید که تولید نفت، آن مقدار باشد که نیازهای تهران و حومه را برآورده کند. اما به دیگر نقاط ایران چیزی نمی رسید. شرکت ملی نفت ایران از مردم شهرها خواسته بود که مصرف را به حداقل برسانند تا امکان توزیع مواد سوختی، به دیگر نقاط دورافتاده میسر باشد.

در میان گروه های مخالف، نگرش جدیدی نسبت به ارتش ایجاد شده بود. علت آن هم، درگیری اخیر دانشگاه بود. علت دیگر آن، درگیری در پایگاه هوایی خاتمی بود که طی آن، نیروهای ویژه، برای برقراری نظم وارد عمل شده بودند. حالا هم شایعات دروغی، وسعت پیدا کرده بود، مبنی بر این که ۱۶۵ نفر از افراد نیروی هوایی دستگیر شده اند و تسلیم جوخه ی اعدام خواهند شد. اگر چه این شایعات از سوی بختیار تکذیب شده بود، اما

تاثیر مخرب خود را برجای گذاشته بود.

اطلاع پیدا کردیم که در نزاع‌های دیروز، هشت سرباز زخمی شده‌اند که جراحات سه نفر از آنها عمیق است. علت بروز حادثه هم این بوده که يك مرد مسلح ناشناس بروی آنها، آتش گشوده است. این مرد، ظاهراً لباس نظامی بر تن داشته و يك تفنگ اتوماتيك روسی در دست داشته است. برای شعله‌ورتر کردن اوضاع، گروه‌های مخالف جنازه‌ی هفت تن را که روز جمعه در دانشگاه کشته شده بودند، به طور علنی در میدان شهید تشییع می‌کردند. اکثر تظاهرکنندگان هشدار داده بودند که اگر [امام] خمینی نیاید، مسلسل‌ها را بیرون خواهند آورد (اشاره به این شعار آن روزهاست که: اگر امام فردا نیاید، مسلسل‌ها بیرون می‌آید - م) این امر، موید این نظر ما بود که اسلحه در حال توزیع شدن است و باید در انتظار جنگ مسلحانه باشیم.

گروه، از گزارش‌های رسانه‌های همگانی یاد کرد، مبنی بر این که، رهبران ارتش با افراد [امام] خمینی ملاقات کرده‌اند. اشاره‌ی این گزارش‌ها که از ناحیه‌ی مخالفان انتشار یافته بود به این بود که، ارتش، جدا و فارغ از بختیار عمل می‌کند. این نکته، برای تحريك افکار عمومی، امری دقیق و موشکافانه بود.

بار دیگر پرسیدم که آیا هیچ تماسی با شاه گرفته شده است؟ قره باغی فوراً جواب داد که هیچ تماس مستقیمی حاصل نشده است، اما اطلاع حاصل کرده‌اند که شاه در نظر دارد، در مراکش بماند. شاه بسیار خسته است، بسیار افسرده و غمگین است، شبها نمی‌تواند بخوابد و از فشار عصبی و افسردگی زیاد و عمیق رنج می‌برد. گفتند، یکی از دلایلی که برای ماندن شاه در مراکش وجود دارد، این است که فرزندان و مادر شاه هم به مراکش رفته‌اند و اگر شاه قصد ترك مراکش را داشت، آنها به او نمی‌پیوستند.

قره باغی گفت: بختیار با حسن نزیه، يك حقوقدان ایرانی، تماس دارد. حسن نزیه دوست بختیار بود که در پاریس زندگی می‌کرد. نزیه، پیام بختیار را به [ابراهیم] یزدی داده بود. پیامی که در آن، از [امام] خمینی خواسته شده بود که به خاطر امنیت شخصی، آمدنش را به ایران به تعویق بیندازد. یزدی در پاسخ گفته بود که دیر شده است. آیت‌الله تصمیم خود را گرفته است و هیچ چیزی نمی‌تواند، تصمیم آیت‌الله را تغییر دهد.

بختیار، سه ساعت بعد از دریافت این پاسخ، فرودگاه‌های کشور را بسته بود. حالا [امام] خمینی، هیچ راه بازگشتی به کشور نداشت. این آخرین پرده از درامی بود که روی

صحنه‌ی نمایش ایران بازی می‌شد. آیت‌الله در يك سمت، ارتش در سمت دیگر و رژیم متزلزل بختیار در میانه. بختیار این احساس را به وجود آورده بود که فرودگاه‌ها را ارتش بسته است، اما آیت‌الله، بختیار را سرزنش می‌کرد و او را «خائن» می‌خواند. کلمه‌ای که تا به حال از سوی [امام] خمینی علیه هیچکس غیر از شاه به کار نرفته بود.

حسن نزیه هم اعلام کرده بود، بهتر است بختیار استعفا دهد و راه را برای بازگشت [امام] خمینی هموار سازد. وی گفته بود، بعد از مذاکرات گسترده با [امام] خمینی به دو نتیجه رسیده است: اول این که آیت‌الله با هیچ دولتی که سلطنت را ملغی نداند، کنار نخواهد آمد و دیگر این که، وی شخصاً مقامی دولتی برای خود، متصور نمی‌بیند.

در بازگشت به دفترم، درخواست ژنرال هیگ را در مورد این که پیام‌ها برای او هم فرستاده شود، به موقع اجراء گذاشتم، اما او قطعاً می‌فهمید که همه‌ی تماس‌های من با واشنگتن از طریق تلفن امن است. او هم دلیل این گونه تماس گرفتن را می‌دانست، زیرا قبلاً در مورد مساله با هم صحبت کرده بودیم. به او نوشتم که اوضاع، بسیار مبهم است، اما به اعتقاد من، موفقیت‌هایی به دست آمده است. در مورد پیشرفت‌های حاصله، رژه‌ی گارد شاهنشاهی، تظاهرات ۳۰۰ هزار نفری خودمان را در تهران که روز پنجشنبه برگزار شده بود و خویشتن‌داری‌های مخالفان را در برگزاری تظاهرات ذکر کردم. یادآور شدم که وقتی بختیار اعلام کرده است که حکومت نظامی را با قدرت به موقع اجرا خواهد گذاشت. مخالفان برای اجرای تظاهرات خود، اقدام به درخواست اجازه‌نامه‌ی رسمی کرده‌اند و وقتی که اجازه‌ی تظاهرات صادر شده، در اجرای آن مسئولانه عمل کرده‌اند. مسایل بروز کرده در دانشگاه به وسیله‌ی چپی‌ها رخ داده و فوراً و قویاً با آن برخورد شده است. هیچکس نمی‌تواند بگوید که قبلاً به آنها هشدار داده نشده است.

حالا هم بار دیگر بسته شدن فرودگاه‌ها، نشان دهنده‌ی اراده‌ی «بختیار» است. در میان مخالفان، به اعتقاد ما نشانه‌های تلاش و شکاف به چشم می‌خورد. عده‌ی کمی از مردم به سر کار بازگشته‌اند و اگر چه این کار هم به دست نیروهای [امام] خمینی حاصل شده است. بهر حال تاثیر مثبت کننده‌ی ای داشته است. بانک‌ها هفته‌ای سه روز، برای انجام برخی امور بازرگانی باز بودند. گمرک و سرویس‌های حمل و نقل به صورت ۵۰ درصد، کار می‌کردند. اعتصاب تلفن و تلگراف تمام شده بود، اگر چه کارگران در بازگشت به کار کُند بودند. در بخش اعتبارات، يك گروه از کمونیست‌ها قرار داشتند و مقامات کسی را برای

مقابله با آنها نداشتند. نه سربازان و نه پلیس برای انجام چنین کاری آموزش ندیده بودند که بروند و کار آنها را به دست گیرند و آنها را زندانی کنند. طرز نفوذ کمونیست‌ها در يك گروه را تشریح کردم، اول، مساله‌ای ایجاد می‌کردند و سپس در میان جمعیت گم می‌شدند. هیچ کس هم نبود که آنقدر هوش و درك داشته باشد که بتواند آنها را دستگیر کند. برای بدتر کردن امور هم عده‌ای مخفیانه و زیرزمینی آموزش دیده بودند، و سیل اسلحه هم به داخل کشور، سرازیر بود.

سرانجام در مورد آمادگی بختیار برای رفتن به پاریس نوشتم که به اعتقاد ما، این پیشنهاد بسیار منطقی بوده است. بختیار نسبت به این پیشنهاد، باید مفتخر باشد و اما [امام] خمینی هم پاسخی داده است و آن اینکه بختیار باید استعفا دهد و سپس ملاقات کند و این غیر عملی است. بختیار، قطعاً استعفا نخواهد داد.

به سفارت بازگشتم و با سفیر سولیوان ملاقات کردم. سولیوان به من گفت که اطلاع یافته، مخالفان با شرایط [امام] خمینی برای دیدار با بختیار کوچکترین موافقتی ندارند و از این که، بختیار به پاریس نخواهد رفت، دلخور شده‌اند. سولیوان مطمئن بود که شخصیت‌های اویوزسیون بر [امام] خمینی فشار آورده‌اند که مواضع خود را معتدل کند. بسیاری از آنها خواهان انجام پاره‌ای مذاکرات بودند. اما ما با يك آیت‌الله ۷۹ ساله‌ی سرسخت روبرو بودیم که مطلقاً انعطاف نداشت.

سفیر به من گفت که برخی رهبران مخالف، با ماندن شاه مخالفتی نداشته‌اند، مشروط بر این که صاحب‌عنوانی تشریفاتی باشد، مانند اولاف (پنجم) پادشاه نروژ. در چنین موقعیتی می‌توانست برخی از پروژه‌هایی [!؟] را که شروع کرده بود به پایان برساند. به نظر من چنین می‌آمد که اوضاع به دلخواه ما، در حال تغییر بود. اما متأسفانه اگر [امام] خمینی ظرف چند روز آینده باز می‌گشت، همه چیز را خراب می‌کرد. ما به ۳۰ تا ۶۰ روز وقت دیگر، احتیاج داشتیم.

آن شب، بیس از هر شب دیگر با «تلفن امن» دچار مشکل شدیم. ابتدا گزارش همافران را دادم، اما وزیر دفاع فوراً بحث را به مساله‌ی دیگری کشاند که «واقعاً من در باره‌ی ارتش چه فکر می‌کنم؟» و آیا هنوز، فکر می‌کنم که ارتش دچار بحران خواهد شد؟ با قاطعیت محض پاسخ دادم و گفتم هر روز مسایل در حال تزیاید است، اما به نظر می‌رسد که می‌توان با این مشکلات دست و پنجه نرم کرد. گفتم، به اعتقاد من، اکثر ناآرامی‌ها در

ارتش، نتیجه‌ی بیکاری پرسنل است، به ویژه در رابطه با هوانیروز و نیروی هوایی که حتی سوخت کافی هم برای پرواز نداشتند. نیروی زمینی که درگیر برقراری نظم خیابان‌ها شده بود و می‌توانست بدون سوخت هم عمل کند، مشکل کمتری داشت.

براون از طرح سفر بختیار به پاریس خوشش آمده بود و می‌خواست بداند، این امر، بر اوضاع چه تاثیری خواهد داشت. اگر بختیار مدت زیادی از کشور دور باشد، ارتش نگران خواهد شد و دست به اقدام خامی خواهد زد یا نه؟ و آیا شاه به فکر خواهد افتاد که (حالا که بختیار در داخل کشور نیست) موقع خوبی است که دوباره همه چیز را زیر کنترل درآورد یا نه؟ در هر دو مورد، محکم «نه» گفتم. مطمئن بودم که ارتش در وضعی است که در آن، هیچکس قصد کودتا و براندازی دولت را ندارد. اگر قرار بود چنین حادثه‌ای رخ دهد، به اعتقاد من حتماً این کار را می‌کردند و من امیدوار بودم که این کار را نکنند. قبلاً از گروه در مورد تماس‌های خود با شاه سوال کرده بودم و هر شش نفر آنها تکذیب کرده بودند که تماسی با شاه داشته‌اند. مطمئن بودم، فهمیده‌اند که اگر شاه به کشور بازگردد، اوضاع، ویران کننده خواهد شد و در عین حال دریافته بودم که اگر تماسی هم با او وجود داشته باشد، از طریق پیام کتبی است.

براون سپس درباره‌ی نیروهای آمریکای آمریکا در منطقه پرسید، ناو هواپیمابر «کانستلیشن (Constellation) مدتی در سنگاپور بود و یکی از عوامل پشتیبانی نظامی ما بود. حالا قرار گذاشته بودند که این ناو برای تعمیرات و سرویس به خلیج سوبیک (Subic) بازگردد و براون می‌خواست، بداند آیا این کار برای من مشکلی دربر خواهد داشت، یا نه؟ گفتم که خیر، زیرا تا آنجا که افراد داخل ایران می‌دانستند، این ناو هواپیمابر هرگز از اقیانوس هند خارج نشده بود. لذا این که خروج آن، چراغ سبزی به کسی باشد، معنی نداشت. روس‌ها نتیجه‌ی دیگری می‌گرفتند و تا آن جا که من می‌دانستم، ناو می‌بایست حرکت کند.

بار دیگر، مساله‌ی نفتکش و بن بستنی را که در آن حاصل شده بود مطرح کردم. یکبار دیگر تلاش کرده بودم که سوخت داخل آن را به طور حفاظت شده تخلیه کنیم، اما طرح، با مداخله‌ی دیگران در منطقه اجرا نشده بود. حالا نفتکش، در ۱۲ مایلی ساحل، لنگر انداخته بود، من به آنها فشار آوردم که راهی برای تخلیه‌ی آن پیدا کنند، زیرا اوضاع بسیار متشنج است.

دوشنبه ۲۹ ژانویه ۱۹۷۹ [۹ بهمن ماه ۱۳۵۷]

صبح را با خواندن مقاله‌ای از پراودا شروع کردم که مرا «نایب السلطنه‌ی ایران» و مسئول همه‌ی مشکلات ایران خوانده بود. چنین نظر داده بود که من مشغول کمک کردن به هدایت کنترل تظاهرات هستم.

در دفتر قره باغی، اولین مطلبی که مورد بحث قرار گرفت، طرح‌های بختیار بود. بختیار تصمیم گرفته بود که به پاریس نرود و در عین حال مصمم بود که استعفا هم ندهد. قول داده بود که فرودگاه‌ها را باز کند و اگر چه تاریخی برای آن تعیین نکرده بود، گفته بود که منظورش امروز بوده است. گفته بود به آیت‌الله اجازه خواهد داد که به کشور بازگردد، اما تاریخی برای آن ذکر نکرده بود.

گروه، یا نخست‌وزیر، در مورد کارهایی که باید بعد از بازگشت آیت‌الله صورت می‌گرفت، صحبت کرده بود. موافقت کرده بودند که ارتش از تماس با توده‌ها دور بماند. و از ارتش صرفاً برای حفاظت از تاسیسات حیاتی و «بعضی افراد» از جمله خود نخست‌وزیر و دولت او استفاده شود. تصمیم گرفته بودند با گروه‌های مخالف در سطح بسیار بالا جلسه‌ای تشکیل دهند. به خصوص این که مایل بودند با بازرگان ملاقات کنند و از بازرگان دعوت کرده بودند که همان روز به دیدن آنها بیایند.

نخست‌وزیر، (قرار بود) به ارتش بگوید که وی به آیت‌الله اجازه [!] خواهد داد به کشور بازگردد. این امید وجود داشت که آیت‌الله به محض بازگشت به کشور، منطقی‌تر عمل کند. اما اگر آن طور که در پاریس گفته بود [؟] نظرات خود را تغییر نمی‌داد، آنوقت باید وارد عمل می‌شدند. بختیار، اینک مطمئن بود که این تاخیرها از امروز به فردا مدت زیادی به طول نخواهد انجامید و باید به آیت‌الله اجازه‌ی بازگشت داده می‌شد و حالا هم موقع خوبی برای این امر بود. هنوز در این مورد مسایل حل نشده زیادی وجود داشت که با آیت‌الله چه باید بکنند و تا چه حد، رفتار او را تحمل کنند؟ بختیار تصمیم گرفته بود که عصر همان روز، با شورای نیابت سلطنت، ملاقات کند، تا طرح‌ها را به تصویب نهایی برساند. قرار بود با سفیر سولیوان هم مذاکره کند. این امر، هم مرا خوشحال کرد و هم ژنرال گاست را.

گروه، آخرین اطلاعات را در مورد همافران اصفهان به من داد. گفتند، به نظر می‌رسد، مساله حل شده است و همافران تفنگ‌های خود را تحویل داده‌اند. اما برای یک

آمریکایی که در استخدام شرکت هلی کوپترسازی «بل» بود، حادثه‌ای رخ داده است. او سوار يك تاکسی در حال حرکت بوده و هنگامی که راننده‌ی تاکسی قصد دریافت کرایه را داشته است بین آنها بحث درمی‌گیرد و راننده چاقو می‌کشد. آمریکایی هم، هفت تیر می‌کشد و او را می‌کشد. بعد فرار می‌کند و به داخل هتل می‌دود و در داخل اتاقی موضع می‌گیرد. این مساله، آغاز حادثه‌ی مهم‌تری بود و ما باید حوادث را از نزدیک دنبال می‌کردیم. به عقیده ما، سفیر می‌بایست، مساله‌ی آمریکایی تیرانداز را حل کند.

به گروه گفتم که واشنگتن هر روز، نگرانی بیشتری نسبت به امنیت و رفاه آمریکاییان باقی مانده در تهران پیدا می‌کند. از وزارت خارجه‌ی آمریکا دستور گرفته بودیم که همه را از کشور خارج کنیم. به آنها گفته بودم که حجم مستشاران را هم، کاهش خواهیم داد. با افزایش تهدیدها علیه آمریکاییان، می‌خواستیم ساختمانی در اختیار ما قرار داده شود که آمریکاییان برای داشتن امنیت بیشتر موقتاً در آن بمانند. به نظر من، باید هتل‌ی هم در تهران، برای مستشاران باقی مانده در نظر گرفته می‌شد. ما هنوز آمریکاییان را با هواپیماهای نظامی خارج می‌کردیم و اگر چه فرودگاه بر روی پروازهای تجاری بسته بود، اما کار خروج آمریکاییان ادامه داشت. در این حالت، مخالفان حتماً می‌خواستند بدانند، چرا هواپیماهای آمریکایی می‌توانند پرواز کنند، اما هواپیماهای دیگر نمی‌توانستند.

احساسات ضد آمریکایی ظرف روزهای اخیر، به شدت در حال افزایش بود. در حقیقت گزارش‌های مقدماتی رسیده، این بود که یکی از افسران ما، به نام سرهنگ «لاری دیویس»، (Larry Davils) دیشب مورد حمله قرار گرفته است. بعد از ظهر در حال بازگشت به اقامتگاهش بوده است که مردی به سمت او می‌رود و با يك هفت تیر کالیبر کوچک دو تیر به سوی او شلیک می‌کند و فرار می‌کند. سرهنگ دیویس زخمی می‌شود، اما شدت جراحات زیاد نبوده است.

قره باغی پیشنهاد کرد که من هم، مراقب خودم باشم. گفتم: آیا اطلاع دارید که عکس شما در تظاهرات خیابانی در دست مردم حمل می‌شود و تظاهرکنندگان شعار می‌دهند، «مرگ بر هائیزر»؟

گفتم: بله، می‌دانم، اما اگر از تهدیدات بیشتری اطلاع پیدا کردید، خوشحال می‌شوم، باخبر باشم، اگر فکر می‌کنید، حضور من در کشور، موجب تحریک مردم علیه دیگر آمریکاییان می‌شود، مساله‌ی خروج خود را از ایران بررسی می‌کنم. ولی در پاسخ قاطعانه

گفته شد که خواهان خارج شدن من از کشور نیستند.

طوفانیان، مساله‌ی ماموریت «اریک فون ماربود» را مطرح کرد و ما، جزئیات بیشتر مساله‌ی یادداشت تفاهم را مرور کردیم. گفت: برای او دشوار است که این یادداشت تفاهم را امضاء کند و اگر امضاء کند، مایل است تاریخ آن را ژانویه‌ی سال قبل بگذارد. معتقد بود که هر کس دیگری هم که چنین سندی را امضاء کند، در شرایطی که مخالفان در حال به قدرت رسیدن هستند، به خودش صدمه زده است.

گفتم: که من حرف تو را درک می‌کنم و خواهم کوشید و اشنگتن را متقاعد کنم که در نوشتن متن و کلمه‌های این یادداشت، دقت زیادی صورت دهد. اما از این همکاری سیاستگزار خواهم بود، زیرا ما به چنین سندی احتیاج داریم. در مورد نفتکش‌ها صحبت کردیم و گفته شد: فردا این امید وجود دارد که کشتی وارد رودخانه شود تا نفت خود را تخلیه کند. من خوشبینی آنها را نداشتم. در حال صحبت کردن بودیم که صدای غرش هواپیمای اف ۱۴ را بر بالای سرمان شنیدیم، از ربیعی پرسیدم: چه کار دارید می‌کنید؟

ربیعی گفت: داریم درخواست شما را انجام می‌دهیم و نمایش قدرت می‌دهیم و نشان می‌دهیم که تجهیزات، هنوز در داخل کشور است.

گفتم: عالی است، امروز چند پرواز خواهید داشت؟

پاسخ داد: امروز بیش از یکصد پرواز خواهیم داشت و نشان خواهیم داد که توان پرواز داریم و تجهیزات، هنوز در داخل کشور است. ربیعی نگاهی حاکی از غرور و پیروزی به اطراف انداخت.

در این موقع ناگهان پیامی تلفنی رسید که مخالفان در حال حمله به ستاد مرکزی ژاندارمری در تهران هستند. گفتم که این محل باید فوراً به عنوان یکی از ارکان حیاتی دولت تلقی شود و (نیروهای نظامی) به حفاظت از آن بپردازند. به نظر من، بهترین راه، این بود که با استفاده از گاز اشک‌آور، به تیراندازی هوایی بر سر تظاهرکنندگان پرداخته شود. اگر موثر نبود لوله‌ی تفنگ‌ها باید پایین می‌آمد تا بفهمند که ارتش اهل عمل است. (در حقیقت با این اعتراف درمی‌یابیم که شهدای میدان ۲۴ اسفند آن روز در جلو قرارگاه مرکزی ژاندارمری به دستور مستقیم شخص هایزر کشته شده‌اند - م) قره باغی فوراً به سراغ تلفن رفت و با بختیار صحبت کرد و بعد آجودانش را خواست و به زبان فارسی به او

«دستور آتش» داد. بعد به سمت من بازگشت و گفت همان طور که تصمیم گرفته ایم، عیناً عمل خواهد شد.

تلفن بعدی خبر داد که تظاهرکنندگان تیمسار تقی لطفی یکی از فرماندهان ژاندارمری را گرفته اند. کمی بعد خبردار شدیم که ارتش به دستور ما وارد عمل شده است. کوشیده بودند بدون تیراندازی مستقیم، مردم را متفرق کنند، اما موفق نشده بودند. لذا تیراندازی مستقیم به سمت آنها را شروع کرده بودند. از میزان تلفات، گزارش دقیقی نداشتیم. اما خبریافتیم که بعد از این تیراندازی‌ها، جمعیت عقب نشسته است.

پیامی دریافت کردیم مبنی بر این، که آیت الله تصمیم گرفته است، آمدنش را به تهران، تا دو یاسه روز دیگر، به تعویق بیندازد. باز به بررسی مسایل مربوط به حادثه‌ی دردناک ژاندارمری پرداختیم. گروه، آرام و منطقی به نظر می‌رسید. اما نمی‌دانستیم، این حادثه، بعد از آمدن آیت الله تا کجا دوام خواهد داشت. هنوز نمی‌توانستم به هم ریختن صفوف آنها را در بازگشت آیت الله مردود بدانم.

با عجله به سفارت بازگشتم تا بدانم نتیجه‌ی مذاکرات سفیر سولیوان با بختیار چه بوده است. گفت که، بختیار بسیار نگران تر از ملاقات قبلی بوده است. اما مطلب جدیدی برای گزارش دادن نداشت. من و سولیوان در مورد توان ارتش با هم مذاکره کردیم و من گفتم که به اعتقاد من، ارتش هنوز سازمانی منضبط و با تشکیلات است. اما سولیوان نظر من را قبول نداشت. سولیوان معتقد بود، لحظه‌ای که [امام] خمینی وارد ایران شود، اکثر نیروهای ارتش به او خواهند پیوست.

بعد، در این مورد صحبت کردیم که اگر معلوم شد، بختیار در حال افول است، آیا امکان دارد ارتش وارد عمل شود، یا نه؟ در مورد این مساله من و سولیوان، توافق نظر نداشتیم. من قطعاً معتقد بودم که اگر بختیار از ارتش بخواهد که زمام امور را در دست بگیرد، ارتش اطاعت خواهد کرد. سفیر سولیوان معتقد بود که ارتش اطاعت نخواهد کرد.

آن شب، هنگامی که سرگرم عبور از محوطه‌ی سفارت به سمت ساختمان مرکزی بودم، خیابانها را شلوغ تر از شب‌های گذشته دیدم و صدای تیراندازی‌ها هم، بیشتر از همیشه بود. احساسات بالا گرفته بود و ما از دوره‌ی آرامش، فاصله‌ی بیشتری می‌گرفتیم. محافظان سفارت سریع عمل می‌کردند.

در واشنگتن، وزیر دفاع، هارولد براون، در دسترس نبود، لذا من گزارشم را به

چارلی دانکن (Charlie Duncan) و رئیس ستاد مشترك دادم. یکی از مفصل‌ترین بخش‌های گزارش مربوط به دعوای راننده‌ی تاکسی و آن آمریکایی در اصفهان بود. آمریکایی ضارب هنوز در هتل سنگر گرفته بود و ایرانیان زیادی در انتظار دست پیدا کردن به او بودند. افراد کنسولگری ما در تلاش بودند تا او را از مهلکه نجات دهند و اوضاع را سر و سامان بخشند.

در گزارش خود گفتم، که، دستور بازگشایی فرودگاه‌ها صادر شده است و احتمالاً از فردا، به موقع اجرا گذاشته خواهد شد. انتظار بازگشت آیت‌الله را برای دو، سه روز آینده نداشتم. اما اگر آیت‌الله با خبر می‌شد که فرودگاه باز خواهد شد، فوراً عزم بازگشت می‌کرد. همچنین شورای نیابت سلطنت، آن شب تشکیل جلسه می‌داد، تا تصمیمات نهایی را اتخاذ کند. سؤال شد به نظر من مردم چگونه عکس‌العمل نشان خواهند داد؟ گفتم تا حد زیادی به آیت‌الله بستگی دارد. اگر بخواهد، می‌تواند، جمعیت را تحت کنترل داشته باشد. بعد پرسیدند: آیا به نظر من آمریکا باید به بختیار امید ببندد؟ قاطعانه گفتم: «بله». بختیار ظرف دو سه روز گذشته، بیشتر از هر زمان دیگر، قدرت نشان داده بود و هیچ نشانه‌ای که دال بر ضعف او باشد، ارائه نکرده بود. از شنیدن خبر طرح ما، برای حفظ جان آمریکاییان در داخل کشور، خوشحال بودند. گفتم: خواهیم کوشید تا آنجا که می‌شود، آمریکاییان را خارج کنیم و مساله، فقط به سرعت هواپیماها بستگی دارد. آن روز، حدود ۲۵۰ نفر را خارج کرده بودیم و قرار بود فردا ۳۰۰ نفر دیگر خارج شوند. در مورد امنیت شخصی من سؤال شد. گفتم: به لطف پراودا، رادیو مسکو و خبرگزاری تاس اعتباری نصیب من شده است که بیشتر از آن است که شایسته آن باشم، گفتم که، رسانه‌های داخلی ایران هم مرا مسئول اکثر درگیری‌ها دانسته‌اند و بنابراین تهدیدات علیه جان من کاملاً بالا است. اما با این وصف، حفاظت از جان من، خوب صورت می‌گیرد و جایی برای نگرانی وجود ندارد. از آنها خواستم فشار خود را برای به امضا رساندن یادداشت تفاهم، در زمینه‌ی معاملات تسلیحاتی کاهش دهند. گفتم، برخی از کسانی که در واشنگتن نشسته‌اند، ظاهراً نمی‌فهمند که دولت ایران تا چه حد فلج و بیچاره شده و چگونه هر ذره از توان کشور، برای مبارزه در جنگی قریب‌الوقوع، مورد نیاز است. زمان در تهران به کندی می‌گذرد.

در بازگشت به اقامتگاه، به این فکر افتادم که اوضاع، دوباره به وخامت زمانی بازگشته است که من در ۴ ژانویه [۱۴ دی ماه ۱۳۵۷] به ایران آمده بودم. این بار

می توانست اوضاع وخیم تر باشد، زیرا این بار سوخت کافی در اختیار همه بود، اواخر شب بود و بوی لاستیک سوخته، هوا را پر کرده بود.

سه شنبه ۳۰ ژانویه ۱۹۷۹ [۱۰ بهمن ماه ۱۳۵۷]

موقع صرف صبحانه، پیامی را که از سوی ژنرال هیگ رسیده بود، خواندم هیگ نوشته بود که اوضاع را لحظه به لحظه دنبال می کند. او با ارزیابی کلی من موافقت داشت و ادامه داده بود که:

- قطعاً مسایلی وجود دارد که فراتر از کنترل و اراده ی من و تو است. وقتی بازگشتی، حضوراً در باره ی آن ها صحبت خواهیم کرد.

احساس کردم، معنای حرفش مهم است، زیرا او ظاهراً به نقطه نظر مشترکی اشاره می کرد که هر دو نفر ما، قبل از سفر من به تهران داشتیم و آن، این بود که، اوضاع به گونه ای است که برنده ای نخواهد داشت. در پیام خود، چنین نتیجه گیری کرده بود که دیگر همه ی تلاش ها بی حاصل خواهد بود. نوشته بود که آماده است هر اقدام لازم را برای خارج کردن بقیه ی آمریکاییان صورت دهد و به نظر او با نزدیک شدن روزهای بحرانی غیر قابل کنترل، خروج آمریکاییان از کشور باید سریع تر می شد. نوشته بود که اگر من یا سولیوان معتقد شدیم که در مساله ای، او می تواند به ما کمک کند، از درخواست کمک دریغ نکنیم، چه مستقیم و چه غیرمستقیم. خوشحال بودم که می دیدم، او در آنجا نگران من است. در پایان نوشته بود:

- سر بلند باش. همگی ترا تحسین می کنیم. با بهترین آرزوها - آل (مخفف الکساندر - م) هیگ.

باز چشمم به مقاله ی دیگری از پراودا افتاد، این بار مرا «فرماندار کل ایران» خوانده بود و نوشته بود که من جای شاه را با موفقیت گرفته ام، بعد ادامه داده بود: «اینک ژنرال هایزر، دست در دست دولت بختیار و فرماندهان ارتش مسئول خونریزی های روزانه در تهران و دیگر شهرهای ایران است».

پراودا ادعا کرده بود که در نتیجه ی مداخلات علنی و آشکار آمریکا در امور داخلی ایران، يك کودتای نظامی خزانده در حال شکل گیری است و به خاطر این مداخلات، به